



بهره زیبان ساده

مزدک چهرازی
ویرایش جدید



مانیفست به زبان ساده

مزدک چهارازی

ویرایش جدید

مانیفست به زبان ساده

نویسنده: مزدک چهارازی

ویراستار: امید راد

طراحی جلد و صفحه‌بندی: سینا اعتمادی



انتشارات پروسه

www.processgroup.org

۱۳۹۲

مقدمه‌ی ویرایش دوم

کتابِ مانیفست به زبانِ ساده سال‌ها پیش در اوایلِ دهه‌ی ۸۰ خورشیدی به دلیلِ احساسِ نیازی که به آموزشِ نوآموزان و کارگران می‌شد به رشته‌ی تحریر در آمد. انتشارِ اینترنتیِ کتاب باعث شد تا اولین ویرایش (که زیاد هم دقیق نبود) در اردیبهشتِ ۱۳۸۹ بر روی آن صورت پذیرد.

در طولِ این ۳ سال تحولاتِ مهمی در جنبشِ کارگری و در جریانِ مبارزه‌ی کمونیست‌های ایران رخ داده است. از یک طرف سرکوبِ عریان‌تر و بیش‌تر

شده و از طرفِ دیگر سرمایه‌داری تلاش می‌کند سطح آگاهی و سوادِ عمومی توده‌های مردم را پایین‌تر از قبل نگاه دارد. این تحولات باعث شد تا این‌بار با نگاهی دقیق‌تر و جدی‌تر به اصلاح، ویرایش و اضافه کردنِ مطالبی به این کتاب‌چه پردازیم. لازم به ذکر است که در این ۳ سال درکِ ما از جنبش کارگری و رابطه‌ی آن با کمونیسم نیز دچار تحول گردیده و این دگرگونی نیز در این ویرایش و تغییرات دخیل بوده است. در این ویرایش تلاش نمودیم تا جمله‌ها ساده‌تر و قابلِ فهم‌تر از گذشته گردد. ما را با انتقادات، پیشنهادات و انتشار کتاب‌چه‌ی فوق در داخل کشور یاری کنید.

انتشاراتِ پروسه

اردیبهشت ۱۳۹۲

هدف از نوشتن این جزوه

دوستانِ زیادی را دیده‌ام که علاقه‌مند هستند تا از مسائلِ سیاسی و اجتماعی آگاه شوند و برای رسیدن به این آگاهی مطالعه‌ی کتاب‌های مارکسیستی (یا کمونیستی) را آغاز کرده‌اند. اما به دلیل کمبودِ اطلاعاتِ عمومی در زمینه‌ی سیاسی، فلسفی و اقتصادی با مشکل مواجه شده‌اند. این رفقا مطالعه‌شان ناتمام مانده و از درکِ مطالبِ کتاب‌های مَرَجَعِ مارکسیستی (مارکس، انگلس، لنین، رزا لوگزامبورگ و...) عاجز شده‌اند. سپس نا امید گشته و به همان اطلاعاتِ دست و پا شکسته و پیش‌پا افتاده‌ی قدیمی خود در مورد "سوسیالیسم علمی" و "کمونیسم" اکتفا نموده‌اند.

این عزیزان پس از مدتی قادر به پاسخ‌گویی به سؤالات پیرامون‌شان نبوده و نمی‌توانند به تحلیل سیاسی و علمی "مسایل روز" بپردازند. لذا دست از مبارزه کشیده و کمونیسم را آرمانی بالاتر از حد فکری خود تصور نموده و آن را به استادان دانشگاه‌ها (که البته این روزها استاد با سواد هم در دانشگاه‌های ایران به ندرت یافت می‌شود)، پروفیسورها و روشن‌فکران حواله می‌دهند. آیا عیب از کمونیسم است؟ آیا کمونیسم یا همان سوسیالیسم علمی برای تعداد خاصی از افراد جامعه قابل فهم است؟ پاسخ ما به این سوال "منفی" است؟

رفقا!

هر رشته از علم (سیاست، فلسفه، اقتصاد، صنعت و ...) دارای واژه‌گان و تعاریف مخصوص به خودش است که اگر آن‌ها را نشناسیم و از آن‌ها آگاه نباشیم و در آغاز به مطالعه‌ی کتاب‌های تخصصی آن رشته دست بزنیم مطمئناً دچار مشکل خواهیم شد.

کمونیسم که علم مبارزه‌ی جهان مدرن است نیز از این قاعده مستثنا نمی‌باشد. کمونیسم بر خلاف دیگر مکتب‌ها (یا در بُعد عقب مانده‌تر، "مذهب‌ها") برداشتی علمی و منطقی از تحولات جهان دارد و به جای

استفاده از تبلیغ احساسی و عاطفی، بر آگاه کردن انسان‌ها و تحقیق و مطالعه تکیه دارد.

پس بایستی ابتدا تعریف واژه‌های این تئوری و عمل اجتماعی که مربوط به سه رشته‌ی اقتصاد سیاسی، اطلاعات سیاسی و فلسفه است را شناخت سپس به مطالعه‌ی آثار و کتاب‌های نظریه پردازان آن دست زد.

کمونیسم دارای سه پایه‌ی اصلی (یا به قول و.ا. لنین سه منبع و سه جزء) است:

۱- فلسفه‌ی "ماتریالیسم (مادی‌گرایی) دیالکتیک" (Dialectic)

(Materialis) و ماتریالیسم (مادی‌گرایی) تاریخی: این‌ها پایه‌های فلسفی کمونیسم هستند. جهان بینی ماتریالیسم تاریخی به بررسی دلایل به وجود آمدن طبیعت و جامعه‌ی بشری از دیدگاه علمی "حرکت" می‌پردازد. و ماتریالیسم دیالکتیک تمامی تحولات و پدیده‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. که هر چه در دنیا است از کجا آمده؟ چگونه تغییر می‌کند؟ آیا جامد و بدون تغییر است یا دائم در حال حرکت و دلیل این حرکت دائمی چیست؟ ...

۲- اقتصاد سیاسی: علمی است که به رابطه‌ی بین سیاست و اقتصاد

(به طور کلی) یا بازار و دولت (به طور مشخص) می‌پردازد. دریچه‌ی

دیدگاه این علم اقتصاد ریشه‌نگر (رادیکال) و انسان‌گرا است. این علم اقتصاد را مشخصاً رابطه‌ی بین انسان‌ها با طبیعت و تاثیر هر دو بر هم و هم‌چنین انسان‌ها بر هم می‌داند. پس تمامی مقولات اقتصادی مثل پول، کالا، سود، ارزش و . . . را بیرون کشیده و تک تک بررسی می‌کند.

۳- سوسیالیسم و مبارزه‌ی طبقاتی: که روش و دلیل مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری، تحلیل دیدگاه‌های سوسیالیسم کارگری، تفسیر دیدگاه‌های جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر در دنیا و ارائه‌ی راه حل برای رهایی زحمت‌کشان و بشریت از ستم سرمایه‌داری را شرح می‌دهد.

اما توجه شما را به این موضوع مهم جلب می‌کنم که در کمونیسم، هیچ کدام از این سه پایه بدون دو پایه‌ی (جزء) دیگر معنی نداشته و ناقص است. بد نیست بدانید که در کشور ما سازمان‌ها و احزابی وجود داشته‌اند که به خیال خود با حذف یکی از این پایه‌ها، از آن دو اصل و پایه‌ی دیگر (مبارزه‌ی طبقاتی و اقتصاد سیاسی) استفاده می‌کنند. این دیدگاه دو نتیجه داشته: یا پس از یک دوره فعالیت به بن بست رسیدند (مانند حزب سوسیالیست‌های خدایرست ایران). یا پس از طی مسیری به این نتیجه

رسیدند که هر سه‌ی این اصول، تشکیل دهنده‌ی علم مبارزه‌ی امروز است. مانند "سازمان مجاهدین خلق ایران" که بنیان‌گذاران آن با قبول سوسیالیسم و اقتصاد سیاسی به حذف "ماتریالیسم" دست زدند و در عوض به تحولات هستی و جامعه از دیدگاه توحیدی و ذهنی (ایده‌آلیستی) نگاه نمودند. اما کادرهای این جریان پس از چند سال مبارزه به این نتیجه رسیدند که بدون تفسیر علمی ماتریالیستی از جهان و رد مذهب قادر به ادامه‌ی راه نیستند و در نتیجه "سازمان مجاهدین خلق ایران - مارکسیست لنینیست" (که اختصاراً سازمان مجاهدین خلق ایران - م. ل. خوانده می‌شد) را ایجاد کردند. این جریان سرانجام در سال ۱۳۵۷ سازمانی مارکسیستی با نام "سازمان پیکار برای آزادی طبقه‌ی کارگر" را بنیان نهاد.

کتاب "مانیفست (بیانیه) کمونیست" (The Manifesto of Communist) را می‌توان بعد از کتاب "سرمایه" معروف‌ترین کتاب مرجع کمونیستی نامید. در این کتاب اصول و دیدگاه‌های جهانی کمونیست‌ها و فعالان رادیکال‌ها (ریشه‌نگر/ریشه‌گرا) جنبش کارگری به‌طور واضح شرح داده شده است.

من با تفسیرِ متنِ کتاب و آوردنِ معنیِ واژه‌ها در پرانتز () و جلوی همان واژه سعی نموده‌ام تا فهمِ این کتاب را برای کارگران، و نوآموزانِ عزیز آسان‌تر کنم. برای تکیه‌ی بیش‌تر و رساندنِ منظورِ نویسندگان از متنِ اصلیِ کتاب نقلِ قولِ نموده‌ام. نقلِ قول‌ها را درگیومه « » و با حروفِ بزرگ‌تر قرار داده‌ام تا تفاوتِ آن‌ها با تفسیرِ خودم مشخص شود. از طرفی معنیِ واژه‌هایِ درونِ « »ها را با آکولات [] مشخص کرده‌ام که بدانید معنی از طرفِ من نوشته شده است. برای نوشتنِ این جزوه از متنِ ترجمه شده‌ی مانیفستِ کمونیست توسطِ آقایان حسنِ مرتضوی و دکتر محمود عبادیان (انتشاراتِ آگاه-۱۳۸۰) استفاده شده است.

مزدک چهارزی/ اردیبهشت ۱۳۸۹

توضیحاتی مختصر در مورد نگارش و ترجمه‌ی «مانیفستِ کمونیست»

کتاب «مانیفستِ manifest (یا بیانیه‌ی) کمونیست» در سال ۱۸۴۸ میلادی مطابق ۱۱۲۷ خورشیدی توسط دو رهبر جنبش کارگری کمونیستی جهان یعنی "کارل مارکس-Karl Marx" و "فردریش انگلس-Fredrich Engels" نوشته شده است. این کتاب در واقع بیان کننده‌ی نظرات و اهداف سازمانی به نام "اتحادیه‌ی کمونیست‌ها" بود که مرکز آن در کشور آلمان قرار داشت اما در کشورهای مختلف در بین

کارگران و کمونیست‌های آن جا فعالیت می‌کرد. (از جمله بلژیک ، فرانسه و انگلستان).

این کتاب در طول این سال‌ها به اکثر زبان‌های زنده‌ی دنیا چون فرانسوی، انگلیسی، روسی، ترکی استانبولی، پرتغالی، ایتالیایی، فارسی، گُردی و... ترجمه شده است.

تاریخ‌چه‌ی ترجمه‌ی فارسی مانیفست

ترجمه‌ی فارسی این کتاب تاریخ‌چه‌ای دارد که بد نیست به آن اشاره‌ای داشته باشیم:

برای اولین بار بخش‌هایی از این کتاب توسط "سرگو اورژونیکیدزه - S. Orginidze" (انقلابی کمونیست روس که در انقلاب مشروطیت ایران نقش موثری داشت) ترجمه شد.

اورژونیکیدزه پس از پیروزی انقلاب مشروطه به مدت دو سال در ایران سکونت و فعالیت داشت. وی به سلسله فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی دست زد که یکی از آن‌ها ترجمه‌ی بخشی از مانیفست کمونیست به فارسی بود.

دومین بار بخش‌هایی از این کتاب در روزنامه‌ی "ایران نو" ارگان "حزب دمکرات ایران" در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۱ میلادی (مطابق ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۰ خورشیدی) به فارسی برگردانده شد.

در سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۱ خورشیدی این کتاب برای اولین بار به طور کامل توسط "محمد دهگان" (رهبر اتحادیه‌ی مرکزی کارگران ایران و مدیر مسئول روزنامه‌ی کارگری "حقیقت") به فارسی برگردانده و به صورت پاورقی و دنباله‌دار در روزنامه‌ی "طوفان" (به مدیریت شاعر شهید فرخی یزدی) به چاپ رسید.

در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۸ نیز "آواتیس میکاییلیان" معروف به "سلطان‌زاده" دبیر کل حزب کمونیست ایران از این کتاب و سه کتاب دیگر مارکس ترجمه‌ای نمود که متأسفانه توسط رژیم استالین در شوروی از بین رفته و از دسترس عموم خارج گردیده.

بار پنجم این کتاب توسط "بخش زبان‌های خارجی انستیتو مارکسیسم لنینیسم اتحاد شوروی" در سال ۱۳۲۴ خورشیدی ترجمه شد.

ترجمه‌ی دیگری هم توسط «برهان رضایی» در سال ۱۳۵۵ خورشیدی از این کتاب موجود است که توسط انتشارات «فانوسا» به چاپ رسید.

پس از آن "اداره‌ی زبان‌های خارجی جمهوری خلق چین" در دهه‌ی ۴۰ خورشیدی و حزب توده‌ی ایران با ترجمه‌ی "محمد پورهرمزبان" در خارج از ایران اقدام به ترجمه‌ی فارسی این اثر نمودند.

آخرین ترجمه‌ی کامل از این کتاب - که به حق ترجمه‌ی شیوا و روان است - توسط "حسن مرتضوی" و زنده یاد "دکتر محمود عبادیان" انجام گرفته که در واقع بخش (فصل) آخر کتابی با عنوان "مانیفست پس از ۱۵۰ سال" است که فصل‌های دیگر آن مقالات مختلفی است به مناسبت صد و پنجاه‌امین سال‌گرد نگارش مانیفست که در سال ۱۳۸۰ خورشیدی، ترجمه و به چاپ رسیده است.

«مانیفستِ کمونیست» چگونه کتابی است؟

مانیفست کتابِ کم حجمی است که از پنج بخش تشکیل شده:

(۱) مقدمه

(۲) فصلِ اول: بورژواها و پرولترها

(۳) فصلِ دوم: پرولترها و کمونیست‌ها

(۴) فصلِ سوم: ادبیاتِ سوسیالیستی و کمونیستی

(۵) فصلِ چهارم: موضعِ کمونیست‌ها نسبت به احزابِ گوناگون

کنونیِ اپوزیسیون

در زمان نگارش کتاب شاهدِ وضعیتی هستیم که سرمایه‌داری در اروپا شکل گرفته و نیروهای ارتجاعی با تمام قوا علیه نیروهای چپ و پیشاپیش آن‌ها کمونیست‌ها مبارزه می‌کنند.

انقلاب صنعتی در اروپا با موفقیت پیروز شد و با حذف تدریجی و آرام صنعت‌گران و پیشه‌ورانِ خرده پا و کم اهمیت نمودن مناسبات فئودالی (زمین داری)، کارخانه‌ها و مراکز بزرگ صنعتی را در شهرها به وجود آورد. هم‌زمان با به وجود آمدن کارخانه‌های صنعتی **طبقه‌ی اجتماعی** به وجود آمد که صاحب و مالک **"ابزار تولید"** یعنی ماشین‌آلات و کارخانه‌ها بود.

"طبقه" یعنی عده‌ای از افراد جامعه که نسبت به ابزار تولید دارای مالکیت، یا عدم مالکیت است و افراد این طبقه از نظر اقتصادی، فرهنگی و سیاسی تقریباً دارای یک دیدگاه و عمل‌گرد اجتماعی است. این طبقه یعنی ثروت‌مندان نوپای شهری که دارای سرمایه (پول و ماشین‌آلات) بود، **"بورژوا Bourgeois"** یعنی سرمایه‌دار و متعلق به طبقه‌ی بورژوازی (طبقه‌ی سرمایه‌داری) نامیده می‌شدند و هنوز هم به همین نام در ادبیات اقتصادی و سیاسی شناخته می‌شوند. بورژواها (سرمایه‌دارها) برای به کار انداختن ماشین‌ها و کارخانه‌های‌شان به نیرو نیاز داشتند. هزاران کشاورز رانده شده و یا گریخته از روستاها و صنعت‌گرانی که با تأسیس کارخانه‌ها، کارگاه‌های

کوچک‌شان تعطیل شده بود (مثل کفشان، قفل‌سازان، صاحبان پارچه بافی‌های کوچک) را به عنوان کارگر "روز مُزد" در کارخانه‌های خود استخدام کردند.

در حقیقت بورژوازی، طبقه‌ی جدیدی را به وجود آورد که نیروی کار خود را با ارزان‌ترین قیمت به فروش می‌رسانید. طبقه‌یی که برای زنده ماندن کار می‌کرد؛ این طبقه "پرولتاریا Proletariat" یا "طبقه‌ی کارگر" نامیده می‌شود. در حقیقت چرخ کارخانه‌ها و کارگاه‌ها توسط کارگران می‌چرخید (و هنوز می‌چرخد) و کارگر یا پرولتر نیروی کارآش را در اختیار سرمایه‌دار یا بورژوا می‌گذاشت تا تولید صورت بگیرد و سود حاصل از تولید به جیب سرمایه‌دار می‌رفت. زیرا پرولتاریا برای زنده ماندن خود و خانواده‌اش چاره‌یی جز فروش نیروی کارآش به سرمایه‌دار و صاحب کار نداشته و ندارد. پس بورژواها، غاصب (به زور تصرف کننده‌ی) ابزار تولید بودند. در نتیجه نبردی بین صاحبان واقعی ابزار تولید (پرولتاریا یا همان طبقه‌ی کارگر) و غاصبان ابزار تولید (بورژواها یا همان طبقه‌ی سرمایه‌دار) آغاز گردید. این نبرد که ریشه‌ی تاریخی دارد نبرد طبقاتی در جامعه‌ی سرمایه داری است. طبقه‌ی محروم و استثمار شده برای دفاع از حقوق اولیه‌ی خود که به شدت پای‌مال شده در برابر طبقه‌ی استثمارگر می‌ایستد، کم کم مبارزه از شکل

ابتدایی و جنینی خود خارج می‌گردد و شکل گسترده‌تری به خود می‌گیرد و خواسته‌های خود را به شکل عملی‌تری مطرح می‌کند.

در چین موقعیتی است که **مارکس** و **انگلس** با نوشتن این کتاب (مانیفستِ کمونیست) به ترسیم سیمای کلی نظام سرمایه‌داری، چگونه‌گی پدید آمدن‌اش و تولد طبقه‌ی کارگر می‌پردازند. آن‌ها هم‌چنین دیدگاه‌ها و نظریاتِ کمونیست را شرح می‌دهند. مارکس و انگلس نشان می‌دهند که کمونیست‌ها یعنی متحدینِ طبقه‌ی کارگر چه می‌خواهند و چه برنامه‌هایی را در مبارزه علیه استثمار (بهره‌کشی) و ستم سرمایه‌داری در پیش رو دارند.

مقدمه

در این مقدمه‌ی کوتاه از شب‌چی صحبت می‌شود که در حال تسخیر اروپا است. شب‌چی که چون لولوی سرِ خرمنی ظاهر شده همه‌ی دولت‌ها و نیروهای ارتجاعی (واپس‌گرا) برای کوبیدن مخالفین یا رقیبان خود از نام این شب‌چ و اتهام وابسته‌گی به آن استفاده کرده و رقیبان خود را می‌کوبند. نام این شب‌چ کمونیسم است.

و چون قرار است کلیه‌ی مواضع کمونیست‌ها در قبال «تمام جهان» روشن شود، این مانیفست (بیانیه) به نگارش در می‌آید.

مارکس و اینگلس در مقدمه اعلام می‌دارند که مانیفستِ کمونیست در واقع، خواست‌ها و نظریاتِ کمونیست‌های کشورهای گوناگون است و این کتاب در زمانِ خود به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، فلاندری (زبانِ مرسوم در شمالِ بلژیک که شاخه‌یی از زبانِ آلمانِ غربی است) منتشر شد.

فصل اول

بورژواها و پرولترها

همان طوری که از نام این فصل مشخص است قرار است تاریخ به وجود آمدن دو طبقه‌ی سرمایه‌دار (بورژوازی Bourgeoisie) و کارگر (پرولتاریا Proletariat) شرح داده شود سپس با توصیف مختصر اما کامل، دلایل علمی به وجود آمدن طبقات در تاریخ اجتماعی بشر توضیح داده می‌شود. در این

فصل گفته می‌شود که سرمایه‌داری چگونه از دل نظام فئودالی (زمین‌داری) زاییده شد.

مانیفست می‌گوید: «تاریخ تمام جوامع تاکنون موجود، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی بوده است» این جمله نشان دهنده‌ی نگرش ماتریالیسم (مادی‌گرایی) تاریخی به تحولات چهار هزار ساله‌ی بشری است. یعنی با به وجود آمدن "مالکیت خصوصی" طبقاتی اجتماعی نیز به وجود آمدند و در واقع دو طبقه‌ی اصلی یعنی "استثمارگر" (بهره‌کش) و "استثمار شده" از دل مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و غصب اضافه تولید به وجود می‌آید. منتها به دلیل تکامل ابزار تولید (یعنی تکامل وسایلی که با آن کالا و محصول تولید می‌شود مثل: ماشین‌آلات صنعتی، خیش و شخم زننده‌ی کشاورزی و . . .) شکل استثمار از دوره‌ی قبلی، پیچیده‌تر و پیشرفته‌تر می‌گردد. اما ماهیت بهره‌کشی و استثمار همچنان به قوت خود باقی مانده است. مانیفست دوره‌های تاریخی جوامع طبقاتی و طبقه‌های آنها را چنین معرفی می‌کند:

۱- دوران باستان (که در آن دو طبقه‌ی پاترسین Patersin (طبقات

حاکم در روم باستان) و پلبین Plebeien (برده‌گان روم باستان)

۲- دورانِ برده‌داری (که در آن دو طبقه‌ی "برده‌دار" و "برده" وجود داشت).

۳- دورانِ سِرُواژ-Serovaj (در روسیه و اروپای شرقی که در آن ارباب و رعیتِ خانه‌زاد (Serv) حضور داشتند)^۱

۴- دورانِ فئودالی که در آن دو طبقه‌ی فئودال (ارباب یا زمین‌دار) و دهقان وجود داشت.

همه‌گی این دوره‌ها نمایان‌گر شکل‌های مختلفِ بهره‌کشی بودند و به ترتیبِ تاریخی و زمانی به وجود آمده بودند.

سپس مانیفست می‌گوید: «اما وجهِ تمایزِ دوران ما، یعنی دورانِ بورژوازی، این است که تضادهای طبقاتی را ساده کرده. کل جامعه بیش از پیش به دو اردوگاهِ بزرگِ در حالِ پیکار، به دو طبقه‌ی بزرگ که مستقیماً رو در رویِ یکِ دیگر قرار گرفتند، یعنی بورژوازی و پرولتاریا تقسیم شده است.»

این چند جمله نشان می‌دهد که در جوامعِ "پیشا(قبل از) سرمایه‌داری" (مثل ایران، عربستان، مصر، هند، کشورهای مرکزی امریکای لاتین و

^۱ نظام سِرُواژ یکی از انواع نظام فئودالی (ارباب و رعیتی) بود که ویژه‌گی‌های خاصی داشت. در این نظام تولیدی، دهقان مانند برده در اختیار ارباب و مالک زمین بود و با زمین، خرید و فروش می‌شد. این دهقان در زبان روسی «سِرُواژ» نامیده می‌شد و نام «سِرُواژ» از همین رو بر آن نظام نهاده شده است. سِرُواژ فقط سهم بسیار کوچکی از محصول را می‌گرفت و محل سکونت آن‌ها در خانه‌ها (یا بهتر بگوییم دخمه‌ها)ی گلی و چوبی در همان مزرعه بود. این نظام تا سال ۱۸۶۱ میلادی در روسیه حاکم بود.

در مجموع کشورهایی که دوران تاریخی (۱) برده‌داری و (۲) فئودالی را به آن شکل و صورت کشورهای اروپایی پشت سر گذاشته بودند) غیر از دو طبقه‌ی استثمارگر و استثمار شده، لایه‌هایی مانند "قشر" هم وجود داشته^۲ که با رشد کامل سرمایه‌داری نابود می‌شوند و فقط دو طبقه‌ی استثمارگر و استثمار شده باقی خواهند ماند.

در این قسمت مارکس و انگلس، تاریخ و دلایل نابودی فئودالیسم را توضیح می‌دهند:

(۱) کشف قاره‌ی امریکا و دماغه‌ی «امید نیک» در افریقا و پیدایش

بازارهای جدیدی برای بازرگانی مثل هند شرقی، چین و امریکا

^۲ نمونه‌ی آن کشور ما ایران است که در دوران قبل از ورود اسلام به آن، «کاست» (Cast) وجود داشته است. کاست به طبقه‌ی گفته می‌شد که هیچ طبقه‌ی چه ثروت‌مند و چه فقیر حق ورود به آن را نداشته. چنین جامعه‌ی را «جامعه‌ی کاستی» می‌گفتند. کاست‌ها بعد از اسلام و به دلیل تحولات سیاسی و اقتصادی بعد از ورود عرب‌ها به مرور زمان تبدیل به «قشر» شدند یعنی حالتی بین طبقات.

اکنون ممکن است این سؤال برای رفقای عزیز خواننده پیش بیاید که فرق قشر و طبقه چیست؟

پاسخ ما به این پرسش چنین است: طبقه به لایه‌ها و بخشی از افراد جامعه گفته می‌شود که در رابطه با ابزار تولید، وضعیت خاصی دارند؛ یا مالک هستند یا بر روی آن کار می‌کنند در نتیجه طبقات به صورت بخش‌های اجتماعی در می‌آیند که دارای دیدگاه خاص خود و عکس‌العمل خاص طبقه‌ی خود در مقابل شرایط و اتفاقات اجتماعی هستند. مثلاً طبقه‌ی فئودال یا مالکان زمین‌دار دوران (مناسبات) فئودالیسم طبقه‌ی حاکم و قدرتمند بود. مثلاً در کردستان خانواده‌های «بابان زاده»، «ایلخانی زاده» و «مهدی» از مالکان و فئودال‌های بزرگ محسوب می‌شدند. یا در ناحیه‌ی استهبانات فارس خانواده‌های «صادقی» و «وکیلی» یا در شیراز خانواده‌ی «قوام» و... و وقتی نحوه‌ی برخورد این فئودال‌ها را با دهقانان، با شورش‌ها و تحولات اجتماعی مقایسه کنیم، می‌بینیم علی‌رغم فاصله‌ی جغرافیایی و تفاوت‌های فرهنگی - زبانی بین آن‌ها و عمل‌کرد و تفکر حاکم بر این خانواده‌ها (که همه از یک طبقه هستند) شباهت‌های بسیاری دارند. این یعنی «خصلت طبقاتی».

اما قشر، هم‌بستگی فکری و عملی ندارد. قشر بر خلاف طبقه رابطه‌ی معنی‌داری با «ابزار تولید» ندارد. پس نسبت به جنگ‌ها و تضادهای طبقاتی موضع مشخصی ندارد. از جمله‌ی قشر‌ها می‌توان از کسبه‌ی بازار، روحانیون مذهبی، پیلهوران (فروشنده‌گان دوره گرد که از شهرها به روستاها می‌رفتند) نام برد. می‌بینیم که این قشرها هیچ کدام دارای خصلت «تولیدگری» نیستند. در حالی که طبقه‌ی سرمایه‌دار یا طبقه‌ی کارگر یا طبقه‌ی دهقان با تولید ارتباط مستقیم دارند.

هر چه جامعه صنعتی‌تر شود، برخی قشرها به مرور زمان از بین خواهند رفت و درون طبقات حل خواهند شد و طبیعتاً این قشرها در مقابل حل شدن و نابود مقاومت نشان می‌دهند و عمدتاً این مقاومت حالتی واپس‌گرایانه و ارتجاعی دارد. مثل روحانیت مذهبی شیعه در ایران که در تحولات معاصر ۱۰۰ سال اخیر عمدتاً خواستار بازگشت به گذشته و مخالف تکنولوژی، صنعت، نهادهای حزبی و اتحادیه‌های صنفی و آزادی اجتماعی و فردی بوده است.

باعث شد تا مناسبات از محدوده‌ی تنگ فئودالی به عرصه‌ی تجارت و دریاها کشیده شود (روابط از تنگناهای زمین و مناسبات کشاورزی خارج گردید).

(۲) به وجود آمدن نظام مانوفاکتوری: Manufacturer - مانوفاکتور در علم اقتصاد سیاسی به کارگاه‌هایی گفته می‌شود که فقط یک محصول واحد تولید می‌کنند. مانیو در واقع به معنای "تک" و "فاکتور" به معنای "کارخانه" است. این نظام بر اساس اختراعات جدید مثل ماشین بخار و دستگاه‌های مکانیکی شکل گرفته بود.

(۳) انقلاب صنعتی و به وجود آمدن نیروی بخار حتا نظام مانوفاکتوری را هم کنار زد و با رشد و گسترش صنعت، صاحبان صنایع و میلیونرها جای صاحبان متوسط الحال مانوفاکتورها را گرفتند. این‌ها همان بورژواها (سرمایه‌دارها) بودند.

اما همین بورژوازی ستم‌گر امروزی، زمانی یکی از طبقات ستم کشیده‌ی تاریخ محسوب می‌شد:

«زمانِ فرمان‌رواییِ اشرافیت، فئودالی [بورژواها] طبقه‌ی ستم‌دیده بود، در گُمونِ قرونِ وسطایی {یعنی شهرهایی که حقِ خودگردانی داشتند و طبقاتِ فرودست، تازه به حقوقِ اجتماعیِ خود دست یافته بودند} جمعیتی مسلح و خودگردان شد... سپس در دورانِ مانوفاکتور با ایجادِ موازنه در مقابلِ اشرافیت، به سلطنتِ نیمه فئودالی یا مطلقه خدمت می‌کرد و در حقیقت به‌طورِ کلی، سنگ بنایِ حکومت‌هایِ بزرگ شده بود، سرانجام پس از استقرارِ صنعتِ امروزی و بازارِ جهانی، در دولتِ نماینده‌گیِ معاصر، سلطه‌ی سیاسیِ منحصر به فردی را برایِ خود کسب کرده است..»

می‌بینیم که مانیفست به چه ساده‌گی به ما نشان می‌دهد که بورژوازی از آغازِ تاریخ به این صورت نبوده، چنین قدرتی که امروزه دارد، آن روزها نداشته است، بلکه به مرورِ زمان و با رشد و تکاملِ مناسباتِ تولیدی، سرمایه‌داریِ قدرت‌مند امروز شده است. این خود گویا و فاش‌کننده‌ی دروغِ بزرگِ متفکرانِ نظامِ سرمایه‌داری است که وانمود می‌کنند این نظامِ ابدی و ازلی است. اما چنین نیست؛ بورژوازی طبقه‌ای است که به ضرورتِ تاریخ پدید آمده و به ضرورتِ تاریخی نیز نقش‌آش به پایان می‌رسد.

در مقطعی که فئودالیسم، این نیروی کهن ارتجاعی رو به نابودی بود، سرمایه‌داری نقشی انقلابی را بازی کرده، یعنی نیروی نوین و جدیدی بوده که طبقه و مناسبات کهن را سرنگون ساخته بود. در عوض به جای آن نظام علمی‌تری را مبتنی بر صنعت و تکنولوژی بنیان گذاشت.

اما در این نظام جدید، غرور و تعصب‌ها، پهلوانی‌ها و غیرت‌های پیشین وجود و معنا ندارد. از پدر سالاری ابتدایی و لوطی‌گری و پهلوان بازی‌های دوران زمین داری خبری نیست. این‌جا ارزش و معیار فقط «نفع شخصی» است. به قول مانیفست: «پزشک، وکیل، کشیش، شاعر و دانش‌مند را کارگرِ مُزد بگیرِ خود ساخته است.» در قاموس و مرام سرمایه‌داری همه چیز در پول خلاصه می‌شود. همه چیز از مذهب، خانواده، اخلاقیات، روابط اجتماعی فقط در پول خلاصه می‌گردد.

همان بورژوازی که دم از پاس‌داری از "کیان خانواده" می‌زند، همان بورژوازی که در مقابل کمونیست‌ها "مذهب" را اجیر می‌کند تا توده‌ها را فریب دهد به مذهب تنها برای مبارزه با انقلابیون و مبارزان نیاز دارد. اما از همه مهم‌تر سرمایه‌داری به بازار نیاز دارد: برای تهیه‌ی مواد خام و برای فروش محصولات‌اش و به همین دلیل سرمایه‌داری، خصلتی جهانی و فرا ملیتی دارد:

«بورژوازی با سوءاستفاده از بازار جهانی به تولید و مصرف تمام کشورها خصلت جهانی داده است.»

برای اولین بار در تاریخ سرمایه‌داری، این مارکس و انگلس هستند که جهانی شدن آن را پیش‌بینی می‌کنند. روندی (پروسه‌یی) که ما امروزه آن را "جهانی سازی" (Glibalization) می‌نامیم. و اَبَر غول‌های سرمایه‌داریِ امروزین چون "توشیبا"، "جنرال موتورز"، "سامسونگ"، "بنز" و... تمام تلاش‌شان را در تَحَقُّقِ آن به کار می‌گیرند، در حقیقت در سال ۱۸۴۸ میلادی یعنی ۱۵۴ سال پیش جهانی شدن توسط این دو رهبر جنبش کارگری پیش‌بینی شده است.

به دلیل محدود بودن بازار ملی از یک‌سو و نیاز به تهیه‌ی مواد خام از نقاط مختلف دنیا از سوی دیگر، محدوده‌ی مرزهای کشورهای پاسخ‌گویِ اشتهای سیری ناپذیر سرمایه‌داری نیست. بورژوازی می‌خواهد تمام دنیا را بورژوا کند: « بورژوازی روستا را تابع سلطه‌ی شهر کرده. شهرهای عظیم آفریده، بر جمعیت شهری نسبت به روستایی به نحو چشم‌گیری افزوده و بدین‌سان بخش قابل توجهی از جمعیت را از بلاهت زنده‌گی روستایی رهانیده است...».

و باز "جهانی سازی" به جایی می‌رسد که حتا مرزها و قوانینِ گمرکی گذشته از میان می‌رود. درست همان روندی که در ایجادِ "اتحادیه ی اروپا" و به میان آمدنِ پولِ واحد یعنی "یورو" در زمانِ ما انجامید.

اما از سویِ دیگر بورژوازی با همه‌ی قدرت‌آش، با همه‌ی پیش‌رفته بودن‌آش در امرِ تولید، پس از مدتی دچارِ بحران می‌گردد. این بحران شاملِ به خطر افتادنِ سرمایه‌ها، بی‌کاری، قحطی و بی‌نظمی است. این‌ها بحران‌هایِ ادواری (دوره‌یی) سرمایه‌داری هستند. بحران‌هایی که بر اثر انباشتِ بیش از اندازه‌ی کالا و نبودنِ بازار برای فروشِ آن‌ها به وجود می‌آید. کالاها به مثابه‌ی سرمایه انباشته می‌شوند در حالی که توده‌هایِ عادیِ مردم و کارگران و زحمت‌کشان از خریدِ آن‌ها و مایحتاج خود ناتوان هستند. این بحران‌ها از سالِ ۱۸۲۱ میلادی در انگلستان آغاز شده و به بحرانِ عظیمِ امروزی در سراسر جهان رسیده است.

اما مشکلِ بزرگ‌تری نیز گریبانِ بورژوازی را گرفته؛ و آن بحرانِ طبقه‌یی است که خودش آن را خلق کرده: **بحرانِ پرولتاریا یا طبقه‌ی کارگر!**

در این‌جا مانیفستِ دلایلِ به وجود آمدنِ طبقه‌ی کارگر، استثمار شدن‌آش و راهی که پیش‌رو دارد را توضیح می‌دهد. کارگران در واقع

فروشنده‌گانِ نیروی کارشان هستند یا به قولِ مانیفست: «به اجبارِ خود را ذره ذره می‌فروشند.» در این جا کارگر در کنارِ ماشین قرار گرفته، اتوماتیک‌وار در کنارِ ماشین کار می‌کند و به زائده‌ای از ماشین تبدیل شده است. کارگران به صورتِ توده‌ی انبوهی در کارخانه‌ها مجتمع می‌شوند و مثلِ برده‌ی سرمایه برای‌اش کار می‌کنند. البته معنیِ واقعیِ واژه‌ی کار در نظامِ سرمایه‌داری "مزدوری" است. در این جا دیگر زن و مرد تفاوتی ندارند. همه استثمار می‌شوند. اما استثمار در همین کارخانه پایان نمی‌پذیرد. کارگر علاوه بر این که نیمِ بیش‌تری از دستِ رنج‌اش توسطِ کارفرما غارت می‌شود، پس از دریافتِ همین حقوقِ بخور و نمیر در بیرون از کارخانه نیز غارت می‌شود. این جا "خورده بورژواها" در کمینِ او هستند: «...صاحب‌خانه، مغازه دار، ربا خوار و غیره به جان‌اش می‌افتند». فشارِ اقتصادی در مقطعی از رشدِ سرمایه‌داری به جایی می‌رسد که طبقاتِ متعلق به مناسباتِ گذشته و اقشارِ کوچک و خرد پس از مدتی تبدیل به طبقه‌ی کارگر می‌شوند.

شاید در این جا این سؤال پیش بیاید که مانیفست فقط در موردِ کارگرانِ کارخانه‌های صنعتیِ بزرگ صحبت کرده است، پس تکلیفِ کارگرانِ

دیگر شاخه‌ها مثل کارگران بخش کشاورزی، ساختمانی، کارگران صنایع کوچک (کارگاه‌های کوچک)، قالی بافان، صیادان و... چه می‌شود؟

مانیفست در ابتدا هدف‌آش معرفی دلایل تولد طبقه‌ی کارگر (پرولتاریا) است؛ که اصلاً پرولتاریا از کجا و چگونه به وجود می‌آمده و چه وضعیتی در مقابل بورژوازی دارد؟ یعنی پیش از پرداختن به مقوله‌ی پرولتاریا به ریشه‌های پیدایش آن می‌پردازد و در درجه‌ی دوم به استثمار و بهره‌کشی از کارگران بخش‌های مختلف اشاره می‌کند. برای مثال کارگران و زحمت‌شان کشور ایران (یعنی بخش عظیمی از جامعه)، کارگران ذوب آهن اصفهان، مجتمع فولاد مبارکه، ایران خودرو در تهران و شهرهای دیگر، شرکت نفت، کارخانه‌های پارچه‌بافی، نورد لوله‌ی اهواز، تراکتورسازی تبریز، کارگران کارگاه‌های قالی بافی، کارگران کوره‌پز خانه‌ها، کارگران بخش‌های مختلف ساختمانی (جوش کار، بنا، آرماتور بند، نقاش، گچ کار و...)، خبازان، کارگران شهرداری، شاگردان مغازه‌ها، شاگردان راننده‌گان و... همه و همه همان طور که دیدید چه در بخش صنعت و چه در بخش غیر صنعتی حاصل دست رنج و حاصل کارشان به ارزان‌ترین قیمتی توسط کارفرمایان غارت می‌شود. بعضی از این کارگران حتا از بیمه، رعایت ساعات کار قانونی، وسایل و امکانات ایمنی در حین کار محروم هستند. آن چه از نظر علم اقتصاد سیاسی باعث استثمار و فقیرتر شدن طبقه‌ی کارگر می‌شود "ارزش

اضافی نام دارد و این قانون برای اولین بار توسط مارکس در کتاب **"سرمایه"** به جهانیان معرفی شد. ما در اینجا به صورت خلاصه می‌گوییم که: بخشی از کاری که کارگر انجام می‌دهد عملاً مزدی ندارد و تنها برای بخش باقی‌مانده به او مزد پرداخت می‌شود. در این نیمه‌ی دوم است که کارگر برای سرمایه‌دار **"ارزش اضافی"** ایجاد می‌نماید. **سود** حاصل، از همین **«ارزش اضافی»** به دست می‌آید و این راز استثمار در جامعه‌ی سرمایه‌داری است.

مبارزه‌ی طبقاتی کارگران در ابتدا دارای دو ویژه‌گی بود:

- ۱- مبارزه جنبه‌ی فردی داشت و اتحاد طبقاتی میان کارگران وجود نداشت.
- ۲- دشمنی کارگران بیشتر با ماشین‌آلات بود تا با خود سرمایه‌داری. این نوع مبارزه‌ی ابتدایی در انگلستان اواخر قرن هجده‌ام و اوایل قرن نوزده‌ام خوب به چشم می‌خورد.

در دوران آغاز این مناسبات (روابط) سرمایه‌داری هنوز باقی مانده‌های اشرافیت و سلطنت فئودالی وجود دارند. آن‌ها به دلیل افکار و خصلت‌های ارتجاعی طبقاتی‌شان دشمن مشترک کارگران و سرمایه‌داران هستند. انقلاب ۱۸۴۸ میلادی فرانسه نمایان‌گر مبارزه‌ی مشترک این دو طبقه (کارگران و

سرمایه‌داران) علیه اشرافیت فئودالی است. در این جا طبقه‌ی کارگر نیروی عمده‌ی مبارزه را تشکیل می‌دهد اما پس از پیروزی، بورژوازی که از طبقه‌ی کارگر سود جُسته، این طبقه‌ی همیشه انقلابی را کنار می‌زند و خود بر مسند قدرت می‌نشیند.

حالا طبقه‌ی کارگر با دو مشکل مواجه است:

۱- اول این که مبارزات‌آش از سوی بورژوازی مورد سوءاستفاده قرار گرفته و سرکوب گردیده است (انقلاب از سوی سرمایه‌داران دزدیده شده است).

۲- دوم آن که رشد روز افزون سرمایه‌داری، پیش رفته‌تر شدن ماشین‌آلات و تکامل ابزار تولید و کاهش هر روزه‌ی دست‌مُزدها موقعیت اقتصادی طبقه‌ی کارگر را سست کرده و بحران بی‌کاری که با رشد روز افزون نیروی کار همراه است، گلوی کارگران را می‌فشارد.

در این جاست که ضرورت اتحاد و پدید آمدن حزب سیاسی کارگران احساس می‌گردد. کم‌کم مبارزه وسعت می‌گیرد و نمونه‌یی از این مبارزه به رسمیت شناخته شدن ۱۰ ساعت کار در روز در انگلستان بود. (این مبارزه برای کاهش ساعات کار، بعدها به موفقیت‌های بهتری رسید. به رسمیت

شناخته شدن ۸ ساعت کار در روز و بعداً مطرح شدن ۳۵ ساعت کار در هفته، نمونه‌ی نتیجه‌ی مبارزه حول این خواست بر حق کارگران است.)
اما پرولتاریا چه گونه به آگاهی می‌رسد؟

این موضوعی بود که سال‌ها بعد "و. ا. لنین" روشن‌تر به آن می‌پردازد، ولی مانیفست نیز اشاره‌ای به آن می‌کند. از یک طرف تضادهای درونی بورژوازی مانند تضاد با باقی مانده‌های فئودالیسم، تضاد سرمایه‌داران با سرمایه‌داران اطراف‌شان، تضاد با سرمایه‌داران دیگر کشورها و.. این طبقه را مجبور می‌کند تا طبقه‌ی کارگر را (که شدیداً به آن نیازمند است) با مفاهیم سیاسی جدید بورژوازی مانند آزادی‌های فردی و اجتماعی، حزب، کلوب‌های اجتماعی و سیاسی، روزنامه و.. آشنا کند. بورژوازی در این نبرد ها مجبور می‌شود حضور کارگران را در سنگرهای خیابانی را قبول و تایید کند. در حقیقت مجبور است هم این طبقه‌ی را به رسمیت بشناسد و هم آگاه‌اش کند.

اما از طرف دیگر عناصر و بعضی از بخش‌های بورژوازی به کارگران متمایل می‌باشد. از استثمار کارگران متنفر است و از طبقه‌ی خود (بورژوازی) و خصلت‌های‌اش نفرت دارد. اینان کارگران را به مبارزه‌ی طبقاتی تشویق می‌کنند و رسالت تاریخی‌اش را به او یادآوری می‌کنند و با

او در یک سنگر مبارزاتی قرار می‌گیرند (از جمله روشن‌فکران و نمونه‌های درخشانی چون رابرت اوئن و فردریش اینگلس)

و این گونه است که آگاهی مبارزاتی در طبقه‌ی کارگر نفوذ می‌کند و او را در پیکار یاری می‌کند. یعنی بخشی مهمی (نه همه‌ی آن) از آگاهی از بیرون طبقه به آن وارد می‌شود. آگاهی کارگران، تلفیقی از مبارزه‌ی خود انگیخته‌ی آن‌ها بر علیه ستم‌های روزمره‌ی سرمایه و آموزش‌های طبقاتی بیرون از طبقه‌ای‌ها است. آگاهی را نمی‌توان یک طرفه قلمداد کرد. آگاهی یک مساله‌ی مادی است و مادیت دارای یک وجه مهم دیالکتیکی است یعنی از جوانب مختلف دچار تغییر و تحول می‌شود. از جوانب مختلف تکامل می‌یابد و رو به جلو می‌رود.

در ادامه مانیفست طبقات و خرده (شبه) طبقات را با خصلت‌های‌شان معرفی می‌کند:

۱- پرولتاریا طبقه‌ی است "واقعاً انقلابی". این طبقه آفریده‌ی صنعت است. این طبقه به علت خصلت‌های علمی‌اش و همچنین استثمار شدن بی‌پایان‌اش تا زمانی که نظام سرمایه‌داری را به‌طور کامل سرنگون نسازد همیشه انقلابی و پیش‌رو است و تمام کارگران صنعتی و غیر صنعتی جهان را در بر می‌گیرد.

۲- **خرده بورژوازی** در واقع طبقه‌ی متوسط است و به معنای واقعی کلمه، محسوب نمی‌گردد. در مورد خرده بورژوازی کتاب‌های بسیار باید نوشت، چون هنوز در بسیاری از کشورها تأثیر گذار است. کاسب‌کاران (بازاریان)، پیشه‌وران، دهقانان صاحب زمین، و صاحبان کارگاه‌های کوچک به این "لایه"ی کوچک تعلق دارند. خرده بورژوازی خصلتاً مرتجع است. مبارزه می‌کند اما به خاطر حفظ موقعیت مالی و اقتصادی لرزان‌اش است. او بورژوا نیست و در عین حال در مقابل رانده شدن، به سوی پرولتاریا نیز مقاومت می‌کند. در واقع موقعیتی ژلاتینی دارد (غیر مشخص و دائماً در حال تغییر) و متحد مورد اطمینان و مناسبی برای کارگران نیست.

۳- **لومپن‌ها:** (Lompanse) واخورده‌های اجتماع که به استثمار شده‌گان و طبقات فقیر و زحمت‌کش جامعه تعلق دارند اما دارای آگاهی طبقاتی نیستند. به مشاغل و کارهای پست و خلاف قانون و اخلاق عمومی مشغول هستند. ممکن است تعداد انگشت شماری از آن‌ها در کنار پرولتاریا قرار گیرند و در مبارزه‌ی طبقاتی شرکت کنند. اما طیف وسیعی از آن‌ها بازیچه‌ی دست استثمارگران هستند و در سرکوب مبارزان کارگری و کمونیست

شرکت می‌کنند. (در کودتای ناپلئون سوم در سال ۱۸۵۱ میلادی -
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی - سرکوب جنبش کارگری
آلمان قبل از به قدرت رسیدن هیتلر و.. حضور آنها به چشم
می‌خورد) دزدان، چاقو کشان، قاچاق‌چیان، فال‌گیرها، فاحشه‌ها،
دلالان محبت، قمار بازان از جمله تشکیل دهنده‌گان ارتش
رنگارنگ لومپن‌ها هستند.

اما طبقه‌ی کارگر: مانیفست چند ویژه‌گی مهم برای این طبقه بر شمرده
است:

به علت استعمار وسیع و هماهنگ جهانی، طبقه‌ی کارگر وطن ندارد،
کارگران با هر ملیتی در هر کجای دنیا استثمار می‌شوند. در واقع
کارگران جهان یک ملت واحد هستند. (یا یک طبقه‌ی جهانی
هستند)

مالکیت ابزار تولید از این طبقه سلب شده و فقط با سرنگونی نظام
کنونی، یعنی سرمایه‌داری قادر است مالکیت از دست رفته‌اش را
بازیابد.

پرولتاریای هر کشور بایستی ابتدا حساب خود را با بورژوازی کشور خود تصفیه کند سپس به یاری بقیه‌ی پرولترهای دیگر کشورها به سرنگونی سرمایه‌داری جهان پردازد.

بر خلاف طبقات استثمار شده در مناسبات پیشین (برده داری - تولید آسیایی - فئودالی) که استثمار شده‌گان با رشد و پیش‌رفت مناسبات تولیدی خود را به وضعیت معیشتی بهتری کشیدند. در نظام سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر روز به روز تهی‌دست‌تر و فقیرتر می‌شود. سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا به یک اندازه به هم ارتباط و پیوسته‌گی دارد.

فصل دوم

پرولتاریا و کمونیست‌ها

در این فصل به طور خلاصه و صریح اهداف کمونیست‌ها و ارتباط بین این اهداف با منافع طبقه‌ی کارگر شرح داده می‌شود: «... کمونیست‌ها حزب جداگانه‌یی را در مقابل سایر احزاب کارگری تشکیل نمی‌دهند، آن‌ها منافی جدا و مجزا از منافع مجموع کارگران ندارند.»

مانیفست به رئوس کلی برنامه‌های کمونیست اشاره می‌کند که: کمونیست‌ها مدافعین و متعهدین طبقه‌ی کارگر هستند، ضرورت سرنگونی

بورژوازی و به قدرت رسیدن پرولتاریا را دریافته و از همه مهم‌تر منافع آن‌ها جدا از منافع کارگران نیست.

کمونیست‌ها خواستار سرنگونی بی‌قید و شرط مناسبات تولیدی سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی هستند. خواهان انقلاب کارگران و به قدرت رسیدن این طبقه‌ی اجتماعی هستند. سپس مانیفست به اتهاماتی که در آن زمان (و البته هنوز هم در زمان ما) به مبارزان کمونیست وارد می‌کنند، پاسخ می‌دهد:

(۱) اتهام اول: غصب دست‌رنج مالکان و کارخانه‌دارانی که با دست‌رنج خود این مالکیت و ثروت را به دست آورده‌اند.

(۲) اتهام دوم: برچیدن خانواده

(۳) اتهام سوم: اشتراکی کردن (همه‌گانی کردن و استفاده‌ی جنسی همه‌گانی) از زنان

(۴) اتهام چهارم: بر اندازی میهن و ملت

حال ما به طور خلاصه پاسخ مانیفست کمونیست به این اتهامات را بیان می‌کنیم.

راجع به اتهام اول یعنی غصب دست‌رنج سرمایه‌داران:

نظریه پردازان (تئوریسین‌های) سرمایه‌داری این گونه نشان می‌دهند که هر انسانی در دنیا سرمایه‌دار شده تنها به دلیل کار و کوشش و استعداد شخصی‌اش به این موقعیت رسیده است. پس حذف مالکیت خصوصی و خلع ید از سرمایه‌داران محروم کردن انسانی از حاصل دست‌رنج‌اش است.

"جان لاک" یکی از این نظریه‌پردازان است که سرمایه‌دار را مالک

قانونی دست‌رنج و تلاش‌اش می‌داند. مانیفست پاسخ می‌دهد که:

اولاً این ما نیستیم که مالکیت را بر می‌اندازیم، رشد صنعت و مناسبات تولیدی که هر روزه پیش‌رفت می‌کند خود جبراً بر آندازنده‌ی مالکیت است. همان‌طوری که انقلاب صنعتی و رشد و تکامل ماشین‌آلات (ماشین بخار، ماشین چاپ، صنایع کشتی‌سازی و اسلحه‌سازی و...) مالکیت فئودالی را سرنگون ساخت. رشد مناسبات در دل سرمایه‌داری و بلعیده شدن سرمایه‌های کوچک‌تر توسط سرمایه‌های بزرگ‌تر و محدودتر شدن مالکیت، این مناسبات را آماده‌ی نابود سازی می‌کند. از طرفی خود سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری با غصب مالکیت فئودالی به این ثروت و سرمایه رسیدند، پس این آقایان غاصب مالکیت دیگران بوده‌اند. به این مرحله‌ی اولیه غصب مالکیت، "انباشت اولیه" گفته می‌شود. (مارکس سال‌ها بعد در کتاب "سرمایه" از این نوع انباشت با عنوان کنایه‌آمیز "گناه

نخستین " نام می برد) . دوماً سرمایه را یک شخص پدید نمی آورد. سرمایه محصول یک کار جمعی از مجموعه‌ی انسان‌هاست. خصلت سرمایه در کارمزدی یا به قول مانیفست "کار دست‌مزدی" نهفته است. کارمزدی باعث ایجاد سودِ بیش‌تر می‌گردد. یعنی تولید و باز تولید مجدد (یک چرخه یا سیکل) ایجاد کننده‌ی «ارزش اضافی» است. سود از دل همین ارزش اضافی به دست می‌آید. حال ببینیم چه کسانی این نوع ارزش را به وجود می‌آورند :

کارگران!

پس با گرفتن مالکیت از دست سرمایه‌دار این "مالکیت جمعی" خواهد شد. یعنی مالکیت از بین نمی‌رود، بلکه "مالکیت خصوصی" از بین رفته و به مالکیت جمعی تبدیل و در اختیار تولیدکنندگان واقعی آن قرار می‌گیرد.

مانیفست برای روشن‌تر شدنِ معنی "کار دست‌مزدی" بیش‌تر توضیح می‌دهد:

کار دست‌مزدی فقط می‌تواند زنده‌گی عادی و روزمره‌ی کارگر را تأمین کند و او را زنده نگه دارد.

این دست‌مزد در واقع از سوی سرمایه‌دار پرداخت می‌گردد تا کارگر بتواند به کارآش در کارخانه ادامه بدهد. مارکس و انگلس در ادامه تأکید می‌کنند که هدف ما براندازی مالکیت خصوصی و در واقع براندازی و سرنگونی «خصلت تباه‌کننده‌ی آن مالکیتی است که موجب می‌شود کارگر به این دلیل زنده بماند که بر سرمایه بیفزاید و فقط تا جایی زنده می‌ماند که منافع طبقه‌ی حاکم ایجاب می‌کند.»

در جامعه‌ی سرمایه‌داری "کار زنده" که همان کارگران هستند در واقع انباشت‌کننده‌ی سرمایه برای سرمایه‌داران هستند، اما در جامعه‌ی کمونیستی چون کار دیگر متعلق به خود کارگر است و کارگر مالک اصلی ابزار تولید است در جهت اعتلا (بالا بردن) و شکوفا کردن استعداد کارگر به کار می‌رود. پس کلیه‌ی کسانی که در جامعه‌ی کمونیستی کار می‌کنند برای زنده ماندن و بقا کار نمی‌کنند، بلکه کار می‌کنند چون نیاز روحی دارند و کار می‌کنند تا استعدادهای‌شان (از نظر فنی، فرهنگی، هنری و علمی) شکوفا شود و کار می‌کنند تا رفاه جامعه تأمین شود نه ایجاد "سود" بنماید. هر کس به اندازه‌ی نیازش، هر کس به اندازه‌ی استعدادش. در پایان مانیفست تأکید می‌کند:

«آری؛ ما قصد بر اندازی چنین نظامی را داریم.»

مانیفست در ادامه در موردِ نظر بورژواها در رابطه با براندازی مالکیت می‌پردازد که بورژواها معتقداند چنان چه مالکیتِ خصوصی سرنگون گردد، فرهنگ- تولید و.. و در یک کلمه جامعه نابود می‌شود؟ این فرهنگ در واقع فرهنگِ ماشینی ساختن و بیگانه شدنِ انسان‌ها از خویشتنِ خویش است، این همان فرهنگی است که از انسان‌ها (از کارگر، پزشک، مهندس، وکیل و هنرمند) برده می‌سازد. آری؛ با سرنگونی مالکیتِ خصوصی «فرهنگِ اسارت و برده‌گی» از بین خواهد رفت.

اتهامِ دوم: برچیدنِ خانواده و پایانِ کارِ کودکان

مانیفست در این قسمت به‌طور خلاصه خانواده‌ی بورژوازی و عواملِ رشد روسپی‌گری (فحشا) را در خانواده‌های سرمایه‌داری بررسی می‌کند (گرچه بسیار خلاصه است و امروز ما با در نظر گرفتنِ عواملِ زیادتری در قرنِ ۲۱ باید آن را تحلیل کنیم)

بنیانِ خانواده چیست؟

بدونِ شک جامعه‌ای که بر پایه‌ی نفع و سودِ شخصی باشد، نهادها و ساختارهایِ رو بنایی‌اش نیز بر همین اصل استوار است. خانواده در چنین جامعه‌ای نیز بر اساس سود و معامله‌گری شکل می‌گیرد. سرنوشتِ چنین خانواده‌یی چه خواهد بود؟ ازدواج‌ها نه بر اساسِ عشق و علاقه‌ی انسانی،

بلکه بر اساس سودپرستی و نفع شخصی شکل می‌گیرد. برای مثال در جریان شکل‌گیری مقدمات ازدواج دو انسان، شاهد چانه زدن و مجادله‌ی دو خانواده هستیم. انگار که دو دسته در حال خرید و فروش حیوانات هستند!!

مانیفست اشاره‌ای کوتاه اما جالبی می‌نماید: «**خانواده‌ی کنونی، یعنی خانواده‌ی بورژوازی بر چه استوار است؟ بر [بنیاد] سرمایه و نفع خصوصی. این خانواده در کامل‌ترین شکل خود فقط در میان بورژواها وجود دارد. مکمل آن در عمل نبود خانواده در میان پرولترها و روسپی‌گری آشکار است.**» فقر باعث می‌شود تا بسیاری از افراد طبقه‌ی کارگر قادر به تشکیل خانواده، آن هم خانواده‌ی معمولی در جامعه‌ی بورژوازی نباشند. نیازهای عاطفی و جنسی بسیاری از آن‌ها برآورده نمی‌شود و گرایش به روسپی‌گری در میان مردان و زنان طبقه رشد می‌کند: زن برای رفع نیازهای اقتصادی و بعضاً جنسی‌اش و مرد برای ارضای نیازهای جنسی‌اش. در حقیقت ریشه‌ی روسپی‌گری در فقر اقتصادی نهفته است. خانواده‌ی بورژوازی به مرور زمان از هم می‌پاشد، زوال می‌یابد و طبیعی است که چنین نهادی با فروپاشی سرمایه‌داری، از میان می‌رود؛ چون این خانواده با معیارهای سرمایه‌داری شکل گرفته. در جوامع شرقی مثل ایران این خانواده علاوه بر سنگینی بار نفع شخصی، بار دیگری را هم به دوش می‌کشد و آن محدودیت‌ها و قیود قرون وسطایی سنت است.

زنجیرهای سنت چنان چارچوب تنگ و خفه‌کننده‌ی را به وجود می‌آورد و چنان خانواده‌ی پدرسالاری ایجاد می‌کند که اجازه‌ی رشد و شکوفایی زن و فرزندان را نمی‌دهد. در نظام سرمایه‌داری خانواده از هم گسسته است: پدر (و احیاناً مادر) باید از صبح تا شب جان بکند تا نان روزانه‌ی خانواده را به زور به دست بیاورد. مادر تبدیل به برده‌ی خانه‌گی می‌شود که با زنجیرهای نامریبی که بر پاهای‌اش بسته می‌شود از صبح تا شب در آشپزخانه مشغول کار است. و کودکانی که با تعالیم دوگانه‌ی خانه و مدرسه مواجه‌اند و از دو گانه‌گی و تناقض فکری رنج می‌برند. بدون شک با گسستن زنجیر استثمار، وضعیت چنان خانواده‌یی تغییرات مهمی می‌کند: پدر که تا دیروز تمام وقت خود را برده‌وار در اختیار سرمایه‌دار و کارخانه قرار می‌داده، حالا فرصت بیشتری دارد! او در جامعه‌ی سوسیالیستی صاحب ابزار تولید است. ارزش اضافی (که حاصل کار خودش بوده) صرف زنده‌گی خودش و رفاه اجتماعی می‌شود. زن دیگر برده‌ی آشپزخانه و دایه‌ی کودک نیست. او بنا به حق "اجتماعی" و "انسانی"‌اش پا به پای مردان در جامعه حضور دارد، حق رای، حق انتخاب شغل، حق طلاق، حق ابراز عقیده، و به‌طور کلی حقوقی برابر با مردان دارد.

در چنین جامعه‌یی، زن مجبور نیست تمام وقت‌اش را صرف اصلاح تربیت کودکان در خانه بنماید. این جاست که جامعه وظیفه دارد تعلیم و

تربیتِ کودکان را بر عهده گیرد. ارزشِ اضافیِ تولید در خدمتِ سرمایه‌داری نیست و برای رفاهِ عمومی به مصرف می‌رسد، تأسیسِ شیرخوارگاه‌ها و مراکزِ تربیتی با پیش‌رفته‌ترین امکاناتِ رفاهی و تربیتی، وظیفه‌ی تربیتِ فرزندان را به عهده دارند. بورژواها در پاسخ، کمونیست‌ها را متهم می‌کنند که شما می‌خواهید فرزندان را از موهبت و مهرِ مادری محروم کنید، می‌خواهید آن‌ها را در پرورش‌گاه‌ها تحتِ تعلیمِ بی‌گانه‌گان قرار دهید.

بایستی از این تکنسین‌های بورژوازی و این مربیانِ سینه‌چاکِ اخلاق سؤال کرد: مگر آموزگاران و مسئولینِ مدارسِ شبانه‌روزی یا نیمه وقت در نظامِ سرمایه‌داری، از اعضایِ خانواده‌ی کودکان هستند که از تحتِ تعلیم قرار گرفتنِ کودکان در شیرخوارگاه‌ها و مراکزِ تربیتِ عمومی به جای خانه وحشت دارید که آن را امری غیر عاطفی می‌دانید؟

پس وقتی نهادهایِ اجتماعی سرپرستی و آموزشِ کودک را به عهده می‌گیرند بایستی به این نکته‌ی مهم پی برد که کودک و نوجوان بیش‌تر وقت خود را در آموزش‌گاه‌هایِ اجتماعی سپری خواهد کرد. کودکی که تا دیروز در جامعه‌ی تحت سلطه‌ی سرمایه به عنوانِ نیروی کار در کارگاه‌ها، معادن، مزارع و... کار می‌کرده و از تحصیل و تعلیم و تربیتِ کافی برخوردار نبوده، امروز در جامعه‌ی سوسیالیستی به انسانی تبدیل می‌گردد که با

استفاده از رفاه عمومی در یک جامعه‌ی مخالفِ سودگرایی، اولاً از کار کردن در سنین پایین‌تر از ۱۸ سال معاف می‌گردد، و دوم این‌که تحتِ تعلیم و تربیتِ اجتماعیِ کافی قرار می‌گیرد. از این‌جاست که کمونیست‌ها خواستارِ پایان دادن به کارِ کودکان هستند. مبارزه‌یی که دو قرن است توسطِ آن‌ها برای لغوِ کارِ کودکان ادامه دارد و تا حدودی هم موفق بودند.

اتهام سوم: اشتراکِ زنان (همه‌گانی کردن جنسی از زنان)

کمونیست‌ها خواستارِ اشتراکی کردنِ (استفاده‌ی همه‌گانی) ابزارِ تولید و ثروت‌هایِ اجتماعی هستند (مثل بانک‌ها، معادن، جنگل‌ها، چاه‌های نفت، منابع انرژی) و به همین دلیل از سوی بورژواها و پیروانِ فریب‌خورده‌ی آن‌ها تهمتِ احمقانه‌ی اشتراکی کردنِ زنان، به آن‌ها وارد می‌شود. مانیفست آشکارا می‌گوید که سرمایه‌داران حق دارند تصور کنند که کمونیست‌ها قصد اشتراکی کردنِ زنان را دارند چون آن‌ها (سرمایه‌داران) زنان را نیز به عنوانِ "ابزارِ تولید" می‌شناسند و نه به عنوانِ یک انسان.

از نظر بورژواها و فرهنگِ بورژوایی، زن موجودی است که با او غرایز جنسی‌اش را ارضا می‌کند و از او بچه تولید می‌کند. زن در قاموس و تئوری‌های سرمایه‌داران و مرتجعانِ مذهبی «ابزارِ تولید» است. از دیدگاهِ بورژوایی و فرهنگِ آن، زن فقط در دو مکان قابلِ تصور است: رختِ خواب و

آشپزخانه! اگر امروز شاهد حضور زنان در حکومت‌های سرمایه‌داری، هم‌چنین در ادارات و ارگان‌های مختلف جهان پیش‌رفته و تکنولوژیک امروز هستیم همه و همه حاصل نزدیک به ۱۰۰ سال مبارزه‌ی جنبش سوسیال‌فمینیستی (جنبش سوسیالیستی مدافع حقوق زنان) و کار بی وقفه و فعالین رادیکال جنبش کارگری و جنبش زنان است. کسانی چون: "جنی لافارگ" (دختر کارل مارکس)، "کلارا زتکین"، "روزا لوگزامبورگ"، "با بروفسکایا" (مبارز روسی)، "مادر جونز" (از رهبران جنبش کارگری امریکا) و... بوده است. در ایران نیز در ۱۰۰ سال اخیر ما شاهد مبارزه‌ی کمونیست‌ها بر سر حقوق فردی و اجتماعی زنان بوده‌ایم. مبارزه بر سر حق دخالت زنان در ازدواج و طلاق، حق انتخاب شغل، حق رای دادن و انتخاب شدن در ارگان‌های دولتی و اجتماعی، حق ادامه‌ی تحصیل، مبارزه بر علیه خشونت جنسی و خانه‌گی و ...

مانیفست می‌گوید: «بورژواهای ما، که به در اختیار داشتن همسران و دختران پرولترهای (کارگران) خود قانع نیستند؛ روسپی‌ها (فاحشه‌ها) ی معمولی جای خود را دارد؛ از اغوای (فریب دادن و از راه به در کردن) زنان یک‌دیگر هم لذت عجیبی می‌برند. زناشویی بورژوایی در واقع همان اشتراک زنان شوهردار است.»

فحشا در نظام سرمایه‌داری یک ریشه و دلیل عمده دارد: فقر اقتصادی. بررسی‌های جامعه‌شناسان و محققان آسیب‌شناس اجتماعی نشان داده است فقر اقتصادی دلیل عمده‌ی بیش از ۸۰٪ از زنانی است که به خود فروشی (تن‌فروشی) دست می‌زنند و از سر‌ناچاری و برای تأمین معاش زنده‌گی خود به چنین ورطه‌یی می‌افتند. فحشا معضلی است که ریشه در نظام استثماری طبقاتی دارد. تمرکز قدرت و ثروت در دست یک اقلیت محدود که در یک طبقه‌ی اجتماعی نمایان‌گر می‌شود باعث می‌شود تا این اقلیت نسبت به هر چیزی احساس مالکیت کند: برده‌داران دوران برده‌داری و زمین‌داران و شوالیه‌های (جنگ‌جویان صاحب‌نام و وابسته به فئودال‌ها) دوران فئودالیسم^۳ این حق را به خود می‌دادند تا از میان زنان و دختران طبقه‌ی فرو دست و زحمت‌کش، هر کس را که اراده می‌کردند و یا تمایل داشتند به زور تصاحب کرده و غرایز حیوانی‌شان را با او ارضا کنند و این نوعی رواج فحشا بود «فحشای واضح و روشن طبقاتی!»

در نظام سرمایه‌داری نه تنها این خصلت از بین نرفت بلکه شکلی پیچیده‌تر به خود گرفت. در این نظام فشار زندگی و وضعیت بد معیشتی،

^۳ افسران و فرماندهان و پهلوانان فئودال‌ها در اروپا «شوالیه» نامیده می‌شدند که عمدتاً سلاح‌های سنگینی چون نیزه‌های بسیار بلند، سپرهای فولادی، گرز و... حمل می‌کردند.

ایران دوران فئودالی (از دوران قاجاریه به بعد) در قالب «پیش‌کار» و «سر تفنگ‌چی» شناخته می‌شدند که آزاد بودند به راحتی به زنان و دختران دهقانان زحمت‌کش دست‌درازی کنند.

آن قدر گلوی خانواده‌هایِ زحمت‌کش را می‌فشارد که دختران و زنانِ طبقاتِ فرو دستِ جامعه از سرِ استیصال و ناچاری تن به خودِ فروشی (برای سیر کردنِ شکم خود و فرزندانِ شان) می‌دهند. از سویِ دیگر سرمایه‌داران که چون استثمارگرانِ دورانِ پیشین نسبت به هر چیزی در جامعه احساسِ مالکیت می‌کردند، به شکارِ زنان و دختران می‌پرداختند و تا آن‌جا پیش می‌رفتند (و می‌روند) که حتا از شکارِ زنانِ طبقه‌ی خود هم رویِ گردان نیستند.

اما با از میان رفتنِ نظامِ طبقاتی، فحشا که دلیلِ اصلیِ آن در چنین مناسباتی است، نیز به مرور از میان خواهد رفت. تضادهایِ طبقاتی از بین می‌رود و هم‌زمان (به موازاتِ آن) فقر یعنی دلیلِ عمده‌ی فحشا هم محو و نابود می‌شود. از طرفی با کم رنگ شدنِ روابطِ صرفاً پولی در جامعه، روابطِ کاسب‌کارانه در ازدواج کم کم در بینِ خانواده‌ها رنگ می‌بازد و "عشقِ آزاد" یعنی بهترین و انسانی‌ترین رابطه‌ی میانِ انسان‌ها دلیل و موجبِ ازدواج‌ها می‌شود که قواعد‌اش را خودِ انسان‌ها تعیین می‌کنند. پیدا کردنِ جفت به صورتی آزادانه، آن‌طور که عواطفِ انسانی و غرایزِ جنسی هر فرد در بهترین شرایط ارضا شود، به امری عادی تبدیل می‌گردد. عشقِ آزاد در حقیقت زندگیِ مشترکِ زنان و مردانِ فارق از قواعدِ پولی و کالایی و بر

اساسِ عشق، علاقه و ارتباطِ متقابلِ دو طرف با هم‌دیگر است. در واقع آن‌چه که ما به عنوانِ "فحشایِ هوس‌بازانه" یعنی بخشِ کوچکی (جدا از فحشایِ اقتصادی) از فحشا می‌شناسیم نیز به دلیلِ رفعِ نیازهایِ عاطفی و درمان‌پریشی‌ها و رفلکس‌هایِ روحی و روانیِ انسان‌ها به مرور از بین می‌رود. اما در جوامعِ عقب‌افتاده‌تر (از نظرِ اقتصادی و هم‌چنین سلطه‌ی فرهنگِ عشیره‌یی و قرونِ وسطایی) هم‌چون کشورِ ما که بسیاری از سنت‌هایِ عقب‌مانده‌ی عشیره‌یی هنوز بر جوامعِ شهری و روستایی حاکم است، مساله‌ی ازدواج و خانواده شکلِ پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. مسایلی چون "مهریه" و "شیر بها" و.. ازدواجِ انسانی و عشقِ آزادِ دو جوان را به یک معامله‌ی سخت و پیچیده‌ی تجاری تبدیل کرده و خانواده‌یی را به وجود می‌آورد که زن و شوهر در آن با هم بی‌گانه‌اند. این نمونه‌ی کاملی از یک "خانواده‌ی مدلِ فرهنگِ بورژوازی" است. خانواده‌یی که در فازِ اولِ جامعه‌ی کمونیستی (سوسیالیسم) و نهایتاً در فازِ بالایی این جامعه (جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی کمونیستی) به عمر آن پایان داده خواهد شد.

اتهامِ چهارم: براندازیِ میهن و ملت

«کارگران میهن ندارند. ما نمی‌خواهیم آن چه را ندارند از آن‌ها باز ستانیم.»

این جمله‌یی است که مانیفست پاسخ خود را به این اتهام با آن آغاز می‌کند و مقوله‌ی میهن مقوله‌یی است که باید بیش‌تر درباره‌ی آن توضیح داد. در حقیقت تفاوت فرهنگ‌ها و زبان‌ها که بیش‌تر ناشی از تفاوت موقعیت جغرافیایی است، باعث می‌شود تا مردم در سراسر جهان از یک‌دیگر تفکیک شوند. اما قضیه به این ساده‌گی هم نیست چون با این حساب هر قومی باید میهن خاص خود یعنی سرزمین مخصوص به خودش داشته باشد؛ در صورتی که چنین نیست، یعنی ملت‌های بسیاری تحت سلطه‌ی ملت دیگری قرار دارند. در ایران دو دسته ناسیونالیست (ملی‌گرا) وجود دارند. اول ناسیونالیست‌های افراطی (مثل حزب پان ایرانیست) و دوم ناسیونالیست‌های میانه‌رو (مثل جبهه‌ی ملی ایران یا حزب ملت ایران). هر دو دسته ایران را میهن آریایی‌های فارس یا میهن ایرانیان می‌شناسند. در حالی که این کشور از ملت‌ها (خلق‌ها)ی دیگری غیر از آریایی‌های فارس نیز تشکیل شده مانند کردها، عرب‌ها، ترکمن‌ها، آذری‌ها و بلوچ‌ها. (ما به این موضوع نمی‌پردازیم که نژاد آریایی پاک و خالصی دیگر وجود ندارد). که البته تعداد این ملت (خلق‌ها) در گذشته از این هم بیش‌تر بوده، اما بروز

جنگ‌ها و شکست‌های دولت‌های پیشین آن‌ها را از ایران جدا کرده است (افغان‌ها، ارمنی‌ها، ازبک‌ها، تاجیک‌ها). اما همین خلق‌های باقی مانده در ایران (پنج ملت (خلق) غیر فارس) دارای ریشه‌های قومی، زبانی و فرهنگی خاص خود هستند. مخصوصاً عرب‌ها، ترکمن‌ها و آذری‌ها که ریشه‌ی مشترک نژادی با فارس‌ها ندارند و در عین حال تحت قیمومت (سرپرستی سیاسی) اجباری فارس‌ها زنده‌گی می‌کنند.

پس می‌بینیم در واقع واژه‌ی میهن می‌تواند برای بسیاری از ایرانی‌ها که فارس نیستند معنی نداشته باشد. در حقیقت کشور گشایی‌هایی پادشاهان گذشته، این اقوام را به زیر یک پرچم واحد در آورده است (آن هم به زور شمشیر). پس استفاده‌ی واژه‌ی میهن برای این اقوام از نظر علمی و جامعه‌شناسی صحیح نیست.

از سویی دیگر، کلمه‌ی میهن با توجه به مقوله‌ی مناسبات اقتصادی و تولیدی نیز بی‌معنی است زیرا با رشد و تکامل نظام سرمایه‌داری، همه‌ی جهان به دو ملت تقسیم می‌گردد:

۱- کارگران و زحمت‌کشان و رنج‌بران (استثمار شده‌گان: که در این خیل عظیم دهقانان بی‌زمین، کارمندان پایین رتبه‌ی اداری، معلمان، دانش‌جویان و هنرمندان هم قرار دارند و رقم آن‌ها در

جهان قرن بیست و یکم ۴۰۰ میلیون نفر از جمعیت جهان
(است)

۲- سرمایه‌داران و زمین‌داران (استثمارگران)

کارگر متعلق به هر کشوری که باشد، به هر زبانی که سخن بگوید، هر دین و مذهبی که داشته باشد به اردوی کار و استثمار شده‌گان تعلق دارد. پس به کار بردن واژه‌ی میهن برای کارگران جهان مسخره و بی معنی است. زیرا همان‌طور که کارگر ایرانی استثمار می‌شود، کارگران مالزیایی، کره‌یی، آلمانی، امریکایی و عراقی هم استثمار می‌شوند. اما کارگران جهان در ابتدای کار بایستی مبارزه‌ی خود را با سرمایه‌داری کشوری که در آن زنده‌گی می‌کنند یک‌سره کنند. هم‌بسته‌گی جهانی طبقه‌ی کارگر در واقع نفی کننده‌ی "سرزمین پدری" برای هر انسانی و یا تأیید کننده‌ی "جهان وطنی بودن" یعنی بی‌ریشه‌گی نیست. سرمایه‌داران سعی می‌کنند معنای انترناسیونالیسم یعنی مبارزه و هم‌بسته‌گی جهانی را با جهان وطنی (کاسمپولیتانیسم) یکی بگیرند و کمونیست‌ها را به جهان وطنی بودن متهم کنند. صحبت بر سر این نیست که کمونیست‌ها میهن را نفی می‌کنند زیرا با شرح این مقدمات اصلاً میهنی وجود ندارد که آن را نفی کنند.

حتا همین سرمایه‌داری که با تشویق و ترغیب ناسیونالیسم (ملت‌گرایی یا ملی‌گرایی) سعی در تفرقه انداختن میان کارگران و زحمت‌کشان جهان دارد با رشد سرمایه‌آش که ناشی از میل به کسب سود بیشتر است، سعی در شکستن و از بین بردن مرزها با هدف "جهانی سازی" را دارد.

سرمایه‌داری امروز، جهان را به "دهکده‌ی کوچک" تبدیل ساخته که با وسایل ارتباطی جمعی چون تلویزیون، رادیو، ماهواره، تلکس، اینترنت و.. (که هر کدامشان لحظه به لحظه، پیش‌رفته‌تر می‌گردند)، مرزها را می‌شکنند. مرزهای گمرکی در کشورهای اروپایی برداشته شده و پول واحدی در بین این کشورها رایج می‌گردد. مطرح شدن زبان "اسپرانتو" به عنوان زبانی جهانی برای سخن گفتن به میان می‌آید و... آیا همه و همه نشان از باطل بودن "تئوری میهن و ملت" سرمایه‌داری نیست؟

در پایان مانیفست عنوان می‌نماید که با حل تضادهای طبقاتی و پایان پذیرفتن استثمار، حقایق ابدی که ریشه در مذهب و اخلاق طبقاتی دارد از بین خواهد رفت.

در این جا مانیفست ۱۰ خواسته را مطرح می‌کند که معتقد است پس از پیروزی انقلاب کارگری باید تحقق پیدا کند، اما تأکید می‌کند که:

«این اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت‌اند». یعنی به خاطر

تفاوت رشد مناسبات اجتماعی در کشورهای مختلف و در نتیجه‌ی تفاوت‌های رو بنایی (مذهب، سیاست و...) ^۴ در آن‌ها میزان تحقق این ده خواسته از لحاظ اجرای زمانی و نوع اجرا متفاوت هستند. چرا که هر جامعه‌ی با جامعه‌ی دیگر تفاوت‌های مختلفی دارد و هیچ فرمول واحدی را نمی‌توان برای همه‌ی جوامع صادر کرد.

این خواسته‌ها به این شرح هستند:

(۱) «الغای مالکیت ارضی (نظام زمین داری) و بهره‌گیری از

اجاره بهای زمین برای رفاه عمومی»

یعنی از مالکین بزرگ زمین‌های کشاورزی و هم‌چنین تجار سلب مالکیت (مصادره) شده و اجاره بهای زمین در خدمت اجتماع قرار گیرد. در ایران مناطقی چون گیلان، کردستان و بلوچستان که

^۴ همه‌ی جوامع چه در قرن‌های گذشته و چه امروزی آش از دو بخش (قسمت) اصلی تشکیل شده‌اند: الف- زیر بنا (شالوده) که همان مناسبات تولیدی و اقتصادی است (مثل برده‌داری، فئودالی، تولید آسیایی) (که احتمالاً در ایران بر قرار بوده و البته اختلاف نظر بسیاری در این زمینه وجود دارد)، سرمایه داری {

ب- رو بنا: که مسایل فکری و تئوریک جامعه را تشکیل می‌دهد مثل: مذهب، هنر، ادبیات، دست‌گاه قضایی، نظامی گری، ایدئولوژی و سیاست. در اکثر جوامع رو بنا تحت تأثیر زیر بناها یعنی مناسبات تولیدی و اقتصادی قرار دارند یعنی این زیر بنا است که بر نگرش و تفکر اجتماعی تأثیر می‌گذارد. اما در برخی جوامع که موقعیت جغرافیایی و آب و هوایی خاص شان بر مناسبات تولیدی تأثیر می‌گذارد، این قضیه بر عکس است. مثلاً مشکل کم‌بود آب و بارندگی یکی از مسایل مهمی است که بر نوع مناسبات تولیدی تأثیر می‌گذارد و باعث می‌گردد مالکیت خصوصی به آن معنی و محتوایی که در کشورهای دیگر وجود داشته، در جامعه‌ی کم آب وجود نداشته باشد. در نتیجه رابطه‌ی مذهب یا ایدئولوژی بر مناسبات تولیدی تأثیرگذار است. نقش تعیین‌کننده‌ی در تغییرات مالکیت یا عدم ثبات سرمایه در جامعه دارد. ایران بهترین مثال برای چنین حالتی است.

تحت سیطره‌ی مناسبات ارضی هستند این خواسته و اجرای آن به قوت و صحت خود باقی است.

۲) «مالیات تصاعدی یا تدریجی سنگین بر درآمد». چون در

آغاز حکومت بر خواسته از انقلاب سوسیالیستی و کارگری هنوز بخش‌هایی از طبقات در جامعه به حیات خود ادامه می‌دهند که می‌بایستی به مرور زمان و به دنبال درک فرهنگی همه‌گانی شدن ابزار تولید و ثروت‌های اجتماعی از بین بروند. پس در طول این مدت بایستی مالیات‌ها بر اساس میزان درآمد مشاغل تعیین گردد یعنی هر چه درآمد بیش‌تر باشد، مالیات بیش‌تری بر شخص دارای درآمد بسته می‌شود و بالعکس.

۳) «الغای هر گونه وراثت»

۴) «مصادره‌ی دارایی‌های شورشیان و تمام کسانی که

کشور را ترک کرده‌اند». بعد از پیروزی هر انقلاب عوامل و نیروهای اجتماعی نظام سرنگون شده مثل یک نیروی شورشی و در واقع ضدانقلابی در برابر حکومت مردمی و انقلاب می‌ایستند: مثل "ضد انقلاب سفید" پس از پیروزی انقلاب بزرگ اکتبر روسیه (۱۹۱۷)، حزب ضد انقلابی "کومینگ

تانگ " پس از انقلاب چین (۱۹۴۹)، "کُنترها-Contras" پس از انقلاب مردمی نیکاراگوئه و سلطنت طلبها پس از قیام بهمن ۱۳۵۷ ایران؛ نیروهایی که به نظام کهن (قدیم) تعلق دارند یا این که به خارج از کشور می‌گریزند یا در برابر توده‌ها و حکومت جوان انقلابی اسلحه به دست می‌گیرند و طرح کودتا می‌ریزند. در چنین شرایطی با توجه به روند استثماری و ثروت‌اندوزی‌یی که از راه بهره‌کشی در نظام قبلی انجام داده‌اند و موضع‌گیری ضد انقلابی امروزی‌شان، دارایی، املاک و کارخانه‌های آن‌ها به نفع جامعه و مردم مصادره شده و صرف امور و رفاه اجتماعی (کودک‌ستان، دبستان، شیرخوارگاه، کتاب‌خانه، زمین‌های کشاورزی همه‌گانی، کارخانه‌های تولیدی با مالکیت همه‌گانی و...) می‌شود.

۵) «تمرکز اعتبارات {مالی} در دست دولت از طریق بانک

ملی با سرمایه‌ی دولتی و برخوردار از انحصار مطلق.» پس از سرنگون ساختن ساختار سیاسی سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر برای رسیدن به جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی کمونیستی بایستی یک دوران گذار را پشت سر بگذارد. این دورانی است که جامعه بتواند ابزارهای تولید و مالکیت خصوصی را با ساختارهای

جدید در اختیار تولید کننده‌گان یعنی کارگران بدنی و فکری بگذارد. با رشد و ارتقای ابزارهای تولید شرایط کار و زندگی را دگرگون کند. از طرفی سطح فرهنگی جامعه با این دگرگونی به جایی برسد که مهیای محو کامل طبقات لغو کار مزدی و لغو مالکیت خصوصی باشد. این دوران گذار "دیکتاتوری پرولتاریا" نامیده می‌شود. که دیکتاتوری اکثریت جامعه بر اقلیت استثمارگر است. البته منظور مارکس انگلس از کلمه دیکتاتوری نوعی حکومت فراگیر است نه دیکتاتوری قلدنر منشانه که صدای مردم را خفه می‌کند و آزادی‌ها را سرکوب می‌نماید. در دوران دیکتاتوری پرولتاریا برنامه‌های اقتصادی ویژه‌ای به وجود می‌آید که یکی از آنها به نظر این دو مبارز انقلابی در سال ۱۸۴۸) تمرکز سرمایه‌های جامعه در یک بانک دولتی است. آن هم فقط در دوران گذار! چرا که با لغو کار مزدی عملا مزد و پول که بیان کننده‌ی رابطه‌ی کار و سرمایه (کار مزدی) از بین می‌رود. البته با ازمیان رفتن مزد عملا پول و بانک نیز از میان خواهد رفت. (علاقه مندان به بحث دوران‌های گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌توانند کتاب «دولت و انقلاب» نوشته ی. و. ا. لینین را مطالعه نمایند).

لازم است در این جا توضیح دهم که هر قدر در جامعه، نهادهای دموکراتیک (مردمی) قوی تر و فعال تر باشد و فرهنگ و کار و تعهد اجتماعی بیش تر باشد، دوران گذار به مرحله اقتصادی اجتماعی سوسیالیستی و بعد از آن (نوع عالی تر) جامعه بی طبقه ی کمونیستی سریع تر و راحت تر خواهد بود. نهادهایی چون سندیکا، اتحادیه های صنفی کوچک و بزرگ، احزاب و سازمان های سیاسی و فرهنگی، حضور قوی و تأثیر گذار مطبوعات، چاپ و انتشار آزادانه ی کتاب با هر نوع نگرش و اندیشه یی می تواند این روند را سریع تر نماید.

"شوراهای تولید" یعنی شوراهای کارخانه ها و مزارع، یکی از ابزارهای قدرت مند اجتماعی و بعد از آن اشتراکی (همه گانی) کردن ثروت های اجتماعی بهترین ابزار ممکن برای قبضه کردن قدرت از لحاظ سیاسی و اقتصادی در دست طبقه ی کارگر است.

شوراها در هر کارخانه، کارگاه و مزرعه یی عامل اداره ی آن جا و عامل سیاست گذاری آن خواهند بود. به همین صورت دموکراسی از پایین و از دل توده های کارگر، کشاورز و حتا در

دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها از دل توده‌های دانش‌جو و دانش‌آموز شکل خواهد گرفت.

۶ «تمرکزِ وسایلِ ارتباطی و حمل و نقل در دستِ دولت {کارگری}»

۷ «گسترشِ کارخانه‌ها و ابزارِ تولیدِ دولتی، کِشت، آبادانیِ زمین‌هایِ بایر و به‌سازیِ اراضی بر اساسِ برنامه‌ی عمومی»

۸ «اجبارِ یک‌سانِ همه‌گانی به کار کردن، تشکیلِ سپاهِ صنعتی به ویژه برای کشاورزی»

یکی از مهم‌ترین اهرم‌های حکومتِ کمونیستی، فرهنگِ کار است: همه‌ی افرادِ جامعه (به استثنای افرادی که دارای معلولیتِ جسمانی و فکری و یا دارای کهولت‌ست هستند و بایستی تحتِ پوششِ اجتماع قرار گیرند) بایستی کارِ فکری و بدنی کنند. در چنین جامعه‌ای مدیر و رییس بودن معنا ندارد. همه‌ی افراد تولید کننده هستند: تولید کننده‌ی صنعتی، تولید کننده‌ی هنری، تولید کننده‌ی ادبی و... .

تشکیل سپاه صنعتی که مانیفست از آن سخن می‌گوید در واقع همان صنعتی کردن کشاورزی و بیرون آمدن از شکل سنتی زراعت و ماشینی شدن کامل کشاورزی است به این صورت که دهقان هم به صورت یک کارگر صنعتی با فرهنگ و تحصیلات علمی و فنی در بیاید، چیزی که امروزه در بالا رفتن و بهتر شدن سطح کیفی کشاورزی تأثیرات مهمی دارد.

۹) «تلفیق کشاورزی با صنایع تولیدی، محور تدریجی تمایز [جدایی] شهر و روستا با توزیع یک‌نواخت‌تر جمعیت در سراسر کشور»

یکی نمودن سطح معیشتی و امکانات فرهنگی زندگی در شهرها و روستا یکی از اهداف مهم کمونیستی است. چرا که تضاد بین شهر و روستا از جمله تضادهای بورژوازی است که جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر باید آن را به نفع فرودستان روستایی حل کند. با صنعتی شدن کشاورزی، احداث مدارس در نقاط مختلف در روستاها، بالا بردن سطح فرهنگ با احداث کتابخانه‌ها، مراکز اینترنتی، مراکز فرهنگی و رسیدگی به وضعیت اقتصادی روستاها از طریق اشتراکی (همه‌گانی) کردن زمین‌های زراعی و مصرف سود حاصل از ارزش اضافی کار بر روی

زمین به نفع اقتصاد روستا، به مرور زمان سطح اقتصادی و فرهنگ روستاها در حد شهر قرار خواهد گرفت و فقر شدید روستاییان نسبت به اهالی شهرها از بین خواهد رفت.

(۱۰) «آموزش رایگان برای تمامی کودکان در مدارس

عمومی. الغای کار کودکان در کارخانه‌ها به شکل کنونی

آن، تلفیق آموزش و پرورش با تولید صنعتی و غیره».

کار کودکان معضلی است که هنوز به طور رشد یابنده‌یی در جامعه‌ی سرمایه‌داری جهانی به چشم دیده می‌شود. کار در کوره‌پز خانه‌ها، چوب‌بری‌ها، ذغال‌پزی‌ها، کارگاه‌های قالی بافی، کارخانه‌ها یا کارگاه‌های اسباب بازی سازی و هزاران مرکز تولید به صورت قانونی و غیر قانونی شاهده‌ی بر این جنایت است. صدها هزار نفر کودک در جهان مدرن! سرمایه‌داری امروز، از پشت میز مدارس به میادین کار کشیده می‌شوند (از سر ناچاری به دلیل فقر شدید خانواده‌های‌شان) تا نان بخور و نمیری را برای خانواده‌ی خود تأمین کنند؛ تا جیب سرمایه‌داران، صاحبان کارگاه‌ها و بازاریان استثمارگر را از پول پر بنمایند. (رفقای که در خانواده‌های کارگری زنده‌گی کرده‌اند برای درک بیش‌تر مطلب می‌توانند به

کتاب‌های "از ندار تا دارا" نوشته‌ی علی اشرف درویشیان و "جنگل" نوشته‌ی ایتون سینکلر مراجعه کنند.

مارکس و انگلس ۱۵۰ سال پیش فریاد مبارزه علیه این استثمار وحشیانه بر ضد کودکان را سر می‌دهند. در ادامه‌ی مانیفست از تشکّل و اتحاد طبقاتی کارگران برای سرنگونی مناسبات سرمایه‌داری سخن می‌گویند که وقتی این طبقه قدرت را به دست گرفت به مرور زمان از یک طبقه خارج می‌شود، چرا که جامعه‌ی طبقاتی و در نتیجه تضاد طبقاتی از بین می‌رود.

فصل سوم

ادبیاتِ سوسیالیستی و کمونیستی

این فصل از مانیفست در زمانِ خود (سالِ ۱۸۴۸ میلادی) ارزشِ سیاسی داشته اما امروزه بیش‌تر ارزشِ تاریخی دارد و علاقه‌مندان به دانستنِ تاریخِ سوسیالیسم (سیرِ تکاملیِ سوسیالیسم) می‌توانند از آن استفاده کنند. در این فصل مارکس و انگلس به تشریح و معرفیِ انواعِ سوسیالیسمِ تخیلی و کمونیسمِ هموار طلب و غیرِ علمی پیش از تدوین اندیشه‌های خود می‌پردازند. سوسیالیسم‌هایی که آرمان‌گرا هستند و قصدشان تغییرِ جهان است اما چون تحلیلِ درستی از تاریخِ جهان و

ساختمان اقتصادی نظام سرمایه داری ندارند، در امر مبارزه و رهایی کارگران ناموفق هستند یا از مسیر منحرف می‌شوند. مانیفست آن‌ها را به سه دسته‌ی اصلی تقسیم می‌کند:

۱- سوسیالیسم ارتجاعی

۲- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی

۳- سوسیالیسم و کمونیسم نقاد- آرمان شهری (تخیلی)

قبل از توضیح این سه نوع سوسیالیسم بد نیست اشاره‌ی کوتاه به سوسیالیسم‌های قبل از مارکس و انگلس داشته باشیم:

در مجموع به کلیه‌ی این مکاتب سوسیالیستی " سوسیالیسم تخیلی" گفته می‌شود. چرا سوسیالیسم تخیلی؟ زیرا پیروان و بنیان گزاران این مکاتب به ترسیم جامعه‌ی آرمانی و خیالی (اتوپیایی) می‌پرداختند که در آن عدالت و برابری صورتی تخیلی و غیر واقعی داشت؛ و وقتی قصد داشتید با دید علمی و واقع گرایانه به آن جامعه‌ی سوسیالیستی و عدالت‌مند نگاه کنید، می‌دیدید که برپایی چنین جامعه‌ی امکان پذیر نیست.

زیرا نظام سرمایه‌داری پیچیده‌تر از آنی بود که بتوان به قول "اوئن- Owen" جدا از آن در دهکده‌ها و تعاونی‌های سوسیالیستی (جدا از کل

جامعه) زنده‌گی کرد. سرمایه‌داری همه‌ی راه‌های ارتباطی اقتصادی را تصرف کرده بود و همه‌ی مبادلات (داد و ستدها و عرضه و تقاضاها) و راه‌ها به مراکز تجاری و صنعتی و سرمایه‌داری ختم می‌شد و ساختن جامعه‌یی جدا و کوچک در دل جامعه‌ی سرمایه‌داری کاری اشتباه بود و نهایتاً به شکست منجر می‌شد (که چنین هم شد).

با توضیحات بالا متوجه می‌شویم که مکاتب سوسیالیستی قبل از مارکس و انگلس از درک مبادلات و ساختمان و راز رشد و توسعه‌ی نظام سرمایه‌داری ناتوان بودند و هیچ تحقیق و مطالعه‌ی علمی راجع به آن انجام نداده بودند.

مانیفست "سوسیالیسم ارتجاعی" را (به علت تلاش بنیان گزاران و فعالان‌اش برای بازگشتن به دوران پیش از سرمایه‌داری و صنعتی، ارتجاعی می‌نامیدند) به سه دسته تقسیم بندی می‌کند:

الف - سوسیالیسم فئودالی: یا سوسیالیسم مذهبی - مسیحی.

این سوسیالیسم در حقیقت، آلتی در دست فئودال‌ها و سلطنت طلبان وابسته به مالکیت زمین‌داری است که با ظهور صنعت و سرمایه‌داری نابود شده و یا در حال نابود شدن هستند و برای نجات‌شان از پرولتاریا کمک می‌طلبند. این سوسیالیسم نوعی "مذهب" است که فقط می‌خواهد گذشته

را زنده کند و زبانِ سوسیالیسم و فریادِ اتحادشان با کارگران و زحمت‌کشان برای زنده کردنِ فئودالیسم و اشرافیت و ثروتِ گذشته‌اش است. مانیفست از لژیونیم‌ها (سلطنت طلبانِ فرانسویِ طرفدارِ خاندانِ سرنگون شده‌ی "بوربون") به عنوان پیروان این نظریه یاد می‌کند.

ب- **سوسیالیسمِ خرده بورژوازی**: در فصلِ اول مانیفست راجع به "خرده بورژوازی" (سرمایه‌داریِ کوچک) صحبت کوتاهی کردیم. این شبهه طبقه را بیش‌تر، کاسب‌کاران (بازاریان) و کشاورزانِ خرده مالک (صاحب زمین‌های کوچک تشکیل می‌دادند). (البته در عصرِ ما بخشی از کارمندانِ مرفه نیز به این لایه‌ی اجتماعی ملحق شده‌اند) که در بین طبقه‌ی کارگر (پرولتاریا) و طبقه‌ی سرمایه‌دار در نوسان هستند و البته از رشد و توسعه‌ی روابط و مناسباتِ سرمایه‌داری ضربه خورده و هر روز فقیرتر می‌شوند و به سوی پرولتاریا رانده می‌شوند. این شبهه طبقه هم برای خود سوسیالیسمی داشته که "سیسموندی **Sismondi**" اقتصاددان سوئیسی بنیان‌گذار آن بوده است. "سوسیالیسمِ خرده بورژوازی" دارای ویژگی‌های مثبتی هم به شرح زیر بوده:

۱- به افشای دروغ‌ها و توجیه‌های اقتصاددانانِ سرمایه‌دار پرداخت و توجیه‌های آنان در موردِ ابدی و ازلی بودنِ سرمایه‌داری و همیشه بدبخت ماندنِ کارگران را افشا ساخت.

۲- اثرات ویران‌گر تقسیم و جدایی کار فکری و بدنی را یاد آور شد

۳- اثرات تمرکز سرمایه (پول و کارخانه) و زمین را در دست یک عده‌ی معدود (سرمایه‌داران و زمین‌داران) معلوم و فاش ساخت.

۴- در مورد تولید اضافه بر احتیاج جامعه که به انباشت سرمایه و ثروت در دست سرمایه‌داران منتهی می‌شد و کارگران و زحمت‌کشان را فقیرتر می‌کرد صحبت به میان آورد و از لحاظ اقتصادی آن را ثابت کرد.

۵- نابرابری توزیع (تقسیم) ثروت بین مردم یک جامعه‌ی طبقاتی سرمایه‌داری را برای کارگران مشخص کرد.

اما "سوسیالیسم خرده بورژوازی" عیب و ایراد مهمی داشت که آن را از رهبری کردن جنبش کارگری در جامعه‌ی صنعتی و مدرن باز می‌داشت و محروم می‌کرد و آن تلاش‌اش برای بازگشتن به جامعه‌ی قبل از سرمایه‌داری و مالکیت فئودالی بود. این امر یعنی ایستادن در برابر تکامل علمی و صنعتی و تاریخ هم با این تکامل رو به جلو می‌رود و هرگز به عقب باز نمی‌گردد. همان‌طور که امروزه کامپیوتر جانشین بسیاری از ماشین‌ها شده و انرژی خورشیدی به جای گازوئیل و برق استفاده می‌گردد و تأکید بر استفاده از وسایل و انرژی‌های قبلی بسیار مرتجعانه و مسخره است.

سوسیالیسمِ خرده بورژوازی می‌خواست روابطِ پدر سالارانه را در کشاورزی زنده کند و صنعت را در چارچوبِ صنایعِ قدیم محدود کند و این مساله با پیشرفتِ جوامع در تضاد بود. این سوسیالیسم با وجود تلاش‌اش در افشاء و روشن کردنِ چهره‌ی سرمایه‌داری با شکست مواجه گردید.

ج- **سوسیالیسمِ آلمانی یا حقیقی:** کشورِ آلمان نسبت به کشورِ فرانسه‌ی قرنِ ۱۹ عقب‌تر بود. زمانی که بورژوازی (سرمایه‌داری) در فرانسه کاملاً بر فئودالیسم (زمین‌داری) پیروز شده و تمام جامعه‌ی فرانسوی را فتح کرده بود تازه در آلمان بورژوازی در حالِ شکل‌گیری بود و اولین کارخانه‌های صنعتی در شهرهایی مثل "بارمن" و "تریِر" تأسیس می‌شد و نشانه‌های جامعه‌ی مدنی بورژوازی مثل آزادیِ احزاب و مطبوعات و خواستِ تأسیسِ مجلسِ مردمی، تازه خود را از میان خواسته‌های مردم نشان می‌دادند.

فیلسوفانِ چپ‌گرایِ آلمانی بدون آن که به موقعیتِ نبردِ بورژوازی با فئودالیسم در کشورشان توجه کنند کورکورانه از فرانسوی‌ها تقلید کردند و از شعارهایِ سوسیالیستی بر علیه بورژوازی استفاده کردند در حالی که در آن زمانِ بورژوازی در آلمان نقشِ مترقی و پیش‌رویی را بازی می‌کرد یعنی کاری که حدود ۳۰ سال قبل بورژوازیِ فرانسه انجام می‌داد.

حالا در فرانسه این نقشِ مترقی و انقلابی برای بورژوازی پایان یافته بود و به عهده‌ی پرولتاریا قرار گرفته بود. ولی در آلمان، تازه به دوشِ بورژوازیِ نو خواسته نهاده شده بود. اما فیلسوفانِ آلمانی که سوسیالیسمِ خود را سوسیالیسمِ آلمانی یا حقیقی نام گذاشته بودند متوجه‌ی چنین اشتباه بزرگی نشده بودند و در عمل با مبارزه‌یی که علیه بورژوازیِ آلمان انجام می‌دادند به سلطنتِ طلبانِ خاندانِ "هوهِن لوتزن" و فئودالیسمِ ارتجاعیِ آلمان کمک می‌کردند و آب به آسیابِ آن‌ها می‌ریختند.

شعارهایِ سوسیالیستیِ آن‌ها نه تنها ترقی خواهانه نبود بلکه ارتجاعی بود و جلویِ تکاملِ تاریخی و پدید آمدنِ پرولتاریا (طبقه‌ی کارگر) در آلمان را می‌گرفت. رهبریِ این جریان را "کارل گرون-Carl Grun" به عهده داشت.

۲- سوسیالیسمِ محافظه کار یا بورژوازی: مانیفست در مورد این گرایش می‌گوید: «بخشی از بورژوازی که خواهانِ رفعِ نارضایتی‌هایِ اجتماعی است تا دوامِ موجودیتِ جامعه‌ی بورژوازی تأمین گردد».

این بورژوازیِ سوسیالیست نه تنها در زمانِ نوشتنِ کتابِ مانیفست، بلکه امروز نیز در دنیایِ ما حضور دارد. احزاب و سازمان‌هایِ عضوِ "بین"

الملل سوسیالیست" از جمله‌ی این سوسیالیست‌های بورژوا هستند که شعارهای سوسیالیستی و عدالت جویانه می‌دهند اما در واقع سعی دارند تا با ایجاد یک رفاه سطحی در قالب حقوق بشر، بیمه‌های اجتماعی، یا حتی در قالب سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری (البته از نوع سازش کارآش) مسیر انقلابی مبارزه‌ی سوسیالیستی را به سازش و بُن بست بکشانند. احزابی چون: "حزب سوسیالیست فرانسه"، "حزب سوسیال دموکرات آلمان"، "حزب سوسیالیست پرتغال"، "حزب کارگر انگلستان"، "حزب کارگر اسرائیل"، "حزب دموکرات کردستان ایران" مثال روشن این سوسیالیسم بورژوایی است.

در زمان مارکس و انگلس پرچم‌دار این نوع سوسیالیسم، "ژوزف پرودون" بود که کتاب "فلسفه‌ی فقر" را نوشت. او خواهان «بورژوازی شدن پرولتاریا» بود و تحلیل صحیحی از تئوری ارزش اضافی و اقتصاد کلاسیک (طبقه بندی و قانون‌مند) سرمایه‌داری نداشت.

«پرودون» حقیقت سیاه جامعه‌ی طبقاتی را درک نکرده بود و نمی‌خواست بفهمد که هیچ صلحی میان کارگر و سرمایه‌دار برقرار

نیست و تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی بین این دو طبقه فقط با پیروزی انقلاب کارگری به پایان می‌رسد.

«پرودون» و پیروانِ امروزین‌اش در اشکال و اسامی دیگری می‌خواهند به اصلاح سرمایه‌داری بپردازند، در حالی که تاریخ از زمان نگارشِ مانیفست ثابت کرده نظامِ هار و دَرَنده‌ی سرمایه‌داری به هیچ صورتی اصلاح پذیر نیست.

۳- سوسیالیسم و کمونیسمِ نقاد(منتقد)- آرمان

شهری(خیالی): مانیفست در توضیحی کوتاه دلیل شکست جنبش کارگری را در پایانِ دورانِ فئودالی، کم قدرت بودنِ این طبقه و ظهور نکردنِ تمامِ مظاهرِ نظامِ سرمایه‌داری می‌داند و جنبشِ سوسیالیستی آن زمان را به علتِ کم‌بودِ درکِ علمی، تئوریک (فکری) و فقط داشتنِ ویژه‌گیِ برابری طلبانه می‌داند: «ریاضتِ کِشی همه‌گانی و تساوی گرایي اجتماعی را خام‌ترین شکل آن تلقی می‌کرد».

از جمله می‌توان "بابوف-Babov" انقلابیِ فرانسه را نام برد که نوعی از کمونیسم معروف به "کمونیسمِ هموار طلب یا سرباز خانگی" را رهبری و ارائه کرد، که از آگاهی علمی و تشکیلاتی کارگران بی بهره بود چرا که طبقه‌ی کارگر به معنی صنعتی‌اش در آغاز انقلابِ فرانسه

(۱۷۸۹ میلادی) وجود نداشت و سرمایه‌داری هم طبعاً تازه در حال تولد بود. از طرفی او طرفدارِ برابریِ تمام و کمال و در نظر گرفتنِ تفاوت در توانایی‌ها و استعدادهایِ افراد جامعه بود.

مثلاً "سن سیمون، اوئن، فوریه -Fourie, Owen, SanSimon" که سوسیالیسمِ تخیلی - آرمان شهری از آن‌ها گرفته شده مظهرِ تفکری بود که هر کدامشان در آغازِ شکل‌گیریِ جامعه‌ی سرمایه‌داری در اروپا با عقایدِ سوسیالیستی و راه‌حلهایی برای رفعِ ظلم‌های سرمایه‌داری به میدان آمدند.

اما این سوسیالیسم هم ویژه‌گی‌یی داشت که آن را از طبقه‌ی کارگر و جنبشِ کارگری دور و جدا می‌ساخت. مانیفست می‌گوید: «شرایطِ عقب مانده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و نیز محیطِ اطرافِ آن‌ها موجب می‌شد که این نوع سوسیالیست‌ها خود را برتر از همه‌ی تضادهایِ طبقاتی به حساب آورند.»

در ادامه، مانیفست بر یک اشکالِ عمده‌ی آن‌ها یعنی دست کشیدن از عملِ انقلابی و بسیج و متحد کردنِ کارگران برای انقلابِ کارگری اشاره می‌کند: «آنان هر گونه عملِ سیاسی و به ویژه عملِ انقلابی را مردود می‌دانستند و آرزو داشتند از طریق وسایل و تلاش‌های

مسالمت آمیز، با آزمون‌های کوچک که الزاماً محکوم به شکست بود، به زور عبرت‌گیری از تجربه را برای پیاده کردن انجیل (کتاب مقدس مسیحیان) اجتماعی نوین و دست‌یابی به اهداف خود هم‌وار سازند.»

اما در ادامه مانیفست از برجسته‌گی‌ها و ویژه‌گی‌های مثبت و روشن‌گرانه‌ی این سوسیالیسم نیز سخن به میان می‌آورد:

۱- اقدامات عملی پیشنهاد شده برای از بین بردن تفاوت بین شهر و روستا

۲- الغای خانواده‌ی مدل سرمایه‌داری

۳- اعلام کار همه‌گانی و هماهنگ برای همه‌ی شهروندان

۴- توقف نظام صنعتی مزد بگیر و ایجاد نظام صنعتی برای

رفاه عمومی جامعه

مانیفست در عین حال که به افکار و عقاید برابری طلبانه‌ی بنیان‌گذاران سوسیالیسم نقاد- آرمان شهری احترام می‌گذارد، اما به این نکته‌ی مهم اشاره می‌کند که متأسفانه پیروان اوئن، سن سیمون و فوریه راه‌های ارتجاعی را برگزیدند و حتا در برابر جنبش‌های کارگری مثل جنبش کارگران انگلستان یعنی "چارتیسم" (از کلمه‌ی چارت - Chart به معنای

منشور گرفته شده است. این جنبش یک منشور چند ماده‌یی منتشر کرد که خواست‌های دموکراتیکی را در جامعه‌ی آن روز انگلستان در بر داشت (ایستاده‌گی و مخالفت کردند).

انواع مکاتب سوسیالیستی که در مانیفست نام برده می‌شوند تا دوران تشکیل "بین‌الملل اول" (اولین تشکل جهانی کارگران) توسط مارکس و انگلس در دهه‌ی ۱۸۶۰ فعالیت کم رنگ یا بعضاً قدرت‌مندی داشتند. اما از میان آن‌ها فقط "سوسیالیسم بورژوایی" با شکلی جدیدتر و البته خائنانه‌تر و فرصت‌طلبانه‌تر توسط "ادوارد برنشتاین" ظهور کرد و لطمه‌های فراوانی را به جنبش کارگری و کمونیستی جهان زد که در تاریخ به "رویزیونیسم" (تجدید نظر طلبی) معروف شد (برنشتاین در حالی که ادعا می‌کرد مارکسیست است در اساس و اصلی‌ترین بنیان‌های مارکسیسم تجدید نظر نموده بود).

موجی از این گرایش بعدها توسط "ژوزف استالین" و جناح راست حزب کمونیست شوروی که نماینده‌ی سرمایه‌داری دولتی بودند در اتحاد جماهیر شوروی احیا شد که سوسیالیسم را در قالب یک ایدئولوژی (طرز تفکری که حقایق را وارونه جلوه می‌دهد) خشک مذهبی ارائه می‌کرد. این موج جدید از سوسیالیسم بورژوایی که ضربه‌ی بزرگی را به جنبش کمونیستی جهان وارد کرد. این گرایش که حالا سیستم حاکم را نیز در

دیت داشت تا سال ۱۹۹۰ میلادی در اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق (کشورهای اروپای شرقی) خود را به عنوان سوسیالیسم علمی و تنها مدل موجود از سوسیالیسم معرفی کرد. البته بحث راجع به این مقوله (سوسیالیسم بورژوایی) بسیار وسیع‌تر از این چند خط است و در این جزوه نمی‌گنجد. مارکس و انگلس در کتاب مانیفست لبه‌ی تیغ حمله‌ی خود را به دو گروه از سوسیالیست‌ها متوجه ساخته‌اند:

۱- سوسیالیست‌های فئودالی

۲- سوسیالیست‌های حقیقی یا آلمانی

اشاره‌ی مارکس به سوسیالیست‌های فئودالی به درستی و دقیقاً یاد آور فریاد و فغان و شعارهای «ضد سرمایه‌داری»، «ضد امپریالیستی» و «طرف‌داری از مستضعفین» ارتجاعی‌ترین نیروهای مذهبی "بنیادگرا" است، شعارهایی که از موضعی به مراتب ارتجاعی‌تر از سرمایه‌داری و امپریالیسم مطرح می‌شوند، بهانه یا برگ برنده برای تحکیم موقعیت خودشان و برگردانیدن جامعه به قرون و اعصار پیشین است.

خیزش روحانیت مذهبی ضد شیعه و خرده بورژوازی بازار به رهبری "خمینی" در خرداد ۱۳۴۲ دقیقاً با همین هدف و شعارها به میدان آمد و به مخالفت با "حق رأی زنان"، "تقسیم اراضی" و اجرای بند "انجمن‌های ایالتی و ولایتی" در قانون اساسی وقت پرداخت. در

حقیقت این لایه‌ی اجتماعی نه علیه استبداد سرمایه داری وابسته‌ی ، بلکه به نفع مناسبات عقب مانده‌ی فئودالی و علیه مظاهر مدرن بورژوازی مبارزه می‌کردند. این شعارها در دهه‌ی ۵۰ خورشیدی در آستانه‌ی انقلاب ۱۳۵۷ با شعارهای تند ضد امپریالیستی، ترکیب شد و چنان جوی در جامعه ایجاد کرد که حتا برخی از نیروهای چپ ایران را هم به دنبال خود کشاند. متأسفانه به دلیل آن که احزاب و سازمان‌های چپ برنامه‌ی مشخصی برای کسب قدرت سیاسی در ایران نداشتند این گرایش و سنت ارتجاعی بعد از پیروزی قیام بهمن همه‌ی این جریانات را کنار زد و قدرت را قبضه کرد . قدرتی که فجایع بی‌شماری را آفرید.

فصل چهارم

موضع کمونیست‌ها نسبت به احزاب مخالف موجود

آخرین فصل مانیفست به وضعیت مبارزه در شرایطی اشاره دارد که احزاب سیاسی غیر کمونیستی نیز در جامعه مشغول فعالیت هستند. شاید بتوان از نظر سیاسی، این فصل را در هر زمانی از تاریخ مهم‌ترین فصل مانیفست به حساب آورد گرچه کوتاه‌ترین فصل کتاب هم هست.

مارکس و انگلس معتقداند که کمونیست‌ها وظیفه دارند در هر جامعه‌یی با نیروهای مترقی آن جامعه برای مبارزه با استبداد و ارتجاع و

استقرارِ آزادی‌های مدنی، گرفتنِ حقِ تعیینِ سرنوشت برایِ مللِ تحتِ ستم و برپاییِ نهادهایِ دموکراتیک و مردمی همراهی کنند.

آن‌ها در مانیفست همراهیِ کمونیست‌ها در کشورهای:

۱- سوئیس با رادیکال‌ها (با در نظر گرفتنِ متری بودنِ جناح‌هایِ مخالفِ رادیکال‌ها)

۲- لهستان با مبارزانِ راهِ استقلالِ این کشور از یوغِ امپراتوریِ روسیه
۳- آلمان با بورژوازیِ صنعتی، آن‌ها فقط تا زمانی که این طبقه نقشی متری و انقلابی دارد و با سلطنتِ مطلقه و فئودال‌هایِ قسمت‌هایِ مختلفِ آلمان در حالِ مبارزه برایِ ایجادِ نهادهایِ مدنی (روزنامه، قانون، احزاب و سندیکایِ صنعتی) است.

۴- فرانسه با سوسیال دموکرات‌هایِ طرفدارِ طبقه‌ی کارگر را یادآوری می‌کنند، اما بر این نکته‌ی مهم پای می‌فشارند که برایِ کمونیست‌هایِ سراسرِ جهان مساله‌ی مهم، مساله‌ی «مالکیت» و تصاحبِ آن توسطِ زحمت‌کشان و پیشاپیشِ آن‌ها طبقه‌ی کارگر است.

بنابراین هم‌کاریِ احزاب و نیروهایِ متری در بعضیِ موقعیت‌هایِ تاریخی نه تنها دور شدن از اصولِ کمونیسم نیست، بلکه نیازِ زمانه محسوب می‌شود ولی به شرط آن که مساله‌ی مبارزه برایِ رسیدن به سوسیالیسم و

سرنگونیِ قهر آمیزِ نظامِ طبقاتی به طور کلی و نظام سرمایه‌داری به طور خاص؛ آن هم از طریق «انقلاب» به فراموشی سپرده نشود. و کمونیست‌ها به دنباله روان دیگر طبقات تبدیل نگردند. مساله بسیار ظریف است هم حمایت از خواست‌های مترقی دیگر طبقات و هم حفظ استقلال و صف مبارزه.

تاریخ جهان پس از نگارش مانیفست شاهد صحنه‌های مختلف هم‌کاری کمونیست‌ها با نیروهای آزادی‌خواه برای سرنگونی نظام‌ها و رژیم‌های استبدادی بوده است:

- هم‌کاری کمونیست‌ها با نیروهای آزادی‌خواه در انقلاب

۱۹۰۵ روسیه

- هم‌کاری با مشروطه خواهان در انقلاب ۱۹۰۸ مشروطیت

ایران

- هم‌کاری نیروهای ملی علیه امپریالیست‌های فرانسوی در

ویتنام

- و ...

و امروز کمونیست‌ها در کنار دیگر نیروهای چپ، مترقی و انسان دوست علیه "جهانی سازی" به مبارزه مشغول‌اند و هم‌چنین شرکت آن‌ها در تظاهرات‌های معروف در سیاتل امریکا، ایتالیا و انگلستان علیه جهانی

سازی و برپایی پیکار مشترک علیه جنگ امریکا علیه مردم عراق و افغانستان - هم‌کاری کمونیست‌ها با مدافعان محیط زیست، مبارزه و هم‌کاری با مدافع حقوق زنان (فمنیست‌ها)، آنارشیست‌ها، سندیکالیست‌ها و... از این جمله هستند.

این نشان می‌دهد که کمونیست‌ها همه‌جا و در همه‌ی صحنه‌ها علیه استثمار، استعمار، برده‌گی و بنده‌گی انسان مبارزه کرده و می‌کنند. جامعه‌ی مورد نظر آن‌ها یک جامعه‌ی آرمانی و خیالی نیست، بلکه جامعه‌ی حقیقی و مبتنی بر پیشرفت علم و صنعت است. اما در این جامعه هرگز ثروت‌ها و سرمایه‌ها در یک سو انباشت نمی‌گردد تا در سویی دیگر دریایی از فقر و نداری به وجود آید.

بر پرچم (و در عمل) چنین جامعه‌ی نقش بسته: «هر کس به اندازه‌ی توان‌اش و هر کس به اندازه‌ی استعداداش»

ما در این‌جا آخرین خط‌های کتاب مانیفست را نقل می‌کنیم و مطلب را به پایان می‌رسانیم:

«کمونیست‌ها از پنهان کردن نظرات و اهداف خود نفرت دارند. آن‌ها آشکارا اعلام می‌دارند که اهداف آن‌ها فقط از طریق سرنگونی قهر آمیز کل شرایط موجود قابل حصول [دستیابی] است.

بگذار طبقاتِ حاکم در پیش‌گاهِ انقلابِ کمونیستیِ خود بلرزند.
کارگران در این پیکار چیزی جز زنجیرهایِ خود را از دست نخواهند
داد و در عوض جهانی را به دست خواهند آورد. کارگرانِ جهان متحد
شوید!»



انتشارات پروسه

۱۳۹۲